

چه کسانی روستای پیش از تاریخی قبرستان را در هزاره چهارم پ.م به آتش کشیدند؟

Who Burned the Prehistoric Village of Ghabristan in the Fourth Millennium BC?

Sajjad Alibaigi^{1*}, Sirvan Mohammadi Qasrian²

سجاد علی بیگی^{۱*}، سروان محمدی قصریان^۲

¹ Associate Professor, Department of Archaeology, Razi University, Kermanshah, Iran, Corresponding author: sadjadalibaigi@gmail.com

دانشیار، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران، نویسنده مسئول: sadjadalibaigi@gmail.com

² PhD in Archaeology, Department of Archaeology, University of Tehran, Tehran, Iran.

^۲ دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده

این پژوهش با روش تحلیلی - تفسیری در پی پاسخ به این پرسش است که آیا ظهور سنت سفال خاکستری هزاره چهارم پ.م در تپه قبرستان به یک‌باره اتفاق افتاده یا پیامد نوآوری بومی در زمینه سفالگری است؟ یافته‌های کاوش تپه‌های قبرستان و سیلک حاکی از گسست فرهنگی در توالی فرهنگ‌های فلات مرکزی ایران در حدود ۳۷۰۰ پ.م است. ظهور سفال خاکستری به وضوح نشان می‌دهد که این سنت‌های سفالی ارتباط مشخص و پیوستگی فرهنگی با سنت‌های سفالگری فلات مرکزی ندارند. پدیده سفال خاکستری هزاره چهارم پ.م نه پدیده‌ای محلی بلکه ظاهراً پدیده‌ای کم و بیش فراگیر اما زودگذر در نیمه غربی فلات مرکزی ایران بوده که درست هم‌افق با توسعه سفال خاکستری اوروک در سرتاسر خاورمیانه نظیر سوریه، ترکیه و عراق بوده است. ظهور این سفال در قبرستان و سیلک پس از آتش‌سوزی و یک درگیری خونبار بوده که احتمالاً در حوالی ۳۷۰۰ پ.م یا اندکی پس از آن رخ داده است. از این رو با توجه به همزمانی اتفاقات و کشتار و آتش‌سوزی در تپه‌های قبرستان و سیلک، منطقی نیست این تغییرات فرهنگی را صرفاً بخشی از روند فرهنگی عادی منطقه به حساب آوریم. بعید است شواهد آتش‌سوزی در قبرستان با جسد‌های افراد کشته‌شده در آنجا و همچنین اتفاقات ناگوار روی‌داده در تپه سیلک، صرفاً یک اتفاق ساده و بدون ارتباط با همدیگر بوده باشد. این موارد بیش از آنکه رویدادهای مستقل و بی‌ارتباطی را نشان دهد، اتفاقات مشابه و همزمانی را بازگو می‌کنند که با توجه به ظهور مواد فرهنگی جدید، احتمالاً حاکی از وجود یک عنصر غیر بومی در ارتباط با توسعه فرهنگ پیش از تاریخ شمال بین‌النهرین در غرب فلات مرکزی ایران است.

اطلاعات مقاله

تاریخ‌ها

دریافت: ۱۴۰۳/۱/۱۵
پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۲۴

واژگان کلیدی

هزاره چهارم پ.م
سفال خاکستری
فلات مرکزی
تپه قبرستان
تپه سیلک
گسست فرهنگی

Abstract: This research adopts an analytical-interpretive approach to explore whether the emergence of the 4th millennium BC Gray Ware culture at Tepe Ghabristan happened all at once or it developed as a result of local pottery making innovations. The findings of archaeological excavation at Tepe Ghabristan and Tepe Sialk attest to a break in the cultural sequence of the central Iranian Plateau around 3700 BC, when the local ceramics of these sites were replaced with a Gray Ware ceramic tradition. This Gray Ware tradition lacks any clear connection to the local assemblages and represents no cultural continuity in the region. The 4th millennium BC Gray Ware was not a local phenomenon, and it apparently represents a widespread but transient phenomenon in western Iran, which coincided with the development of the Uruk Gray Ware throughout southwest Asia e.g. Syria, Turkey, and Iraq. The appearance of this pottery at Tepe Ghabristan and Tepe Sialk succeeded conflagration and violent conflicts, which probably occurred around 3700 BC or shortly after this date. Therefore, given the contemporaneity of these events at Tepe Ghabristan and Tepe Sialk, it is not reasonable to consider these developments as the local cultural processes in the region. It is unlikely that the conflagration at Tepe Ghabristan with the bodies of the people who were killed therein, as well as the unfortunate events that happened at Tepe Sialk, was a simple coincident. Representing similar and simultaneous events that occurred during the emergence of the new cultural materials, these occasions suggest the presence at Tepe Ghabristan and Sialk of an exotic element associated with the expansion of the prehistoric culture of northern Mesopotamia into western central Iranian Plateau.

History

Received: April 3, 2024
Accepted: June 13, 2024

Keywords

Fourth Millennium BC
Grey Ware
Central Plateau
Tepe Ghabristan
Cultural discontinuities

استاد: علی بیگی، سجاد و محمدی قصریان، سروان (۱۴۰۳). «چه کسانی روستای پیش از تاریخی قبرستان را در هزاره چهارم پ.م به آتش کشیدند؟». *باستان‌شناسی*، ۴ (۱):

۳۹-۵۸

<https://doi.org/10.22034/4.1.1>

© ۱۴۰۳ (۲۰۲۴) نویسندگان مقاله، مجله باستان‌شناسی، مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران.

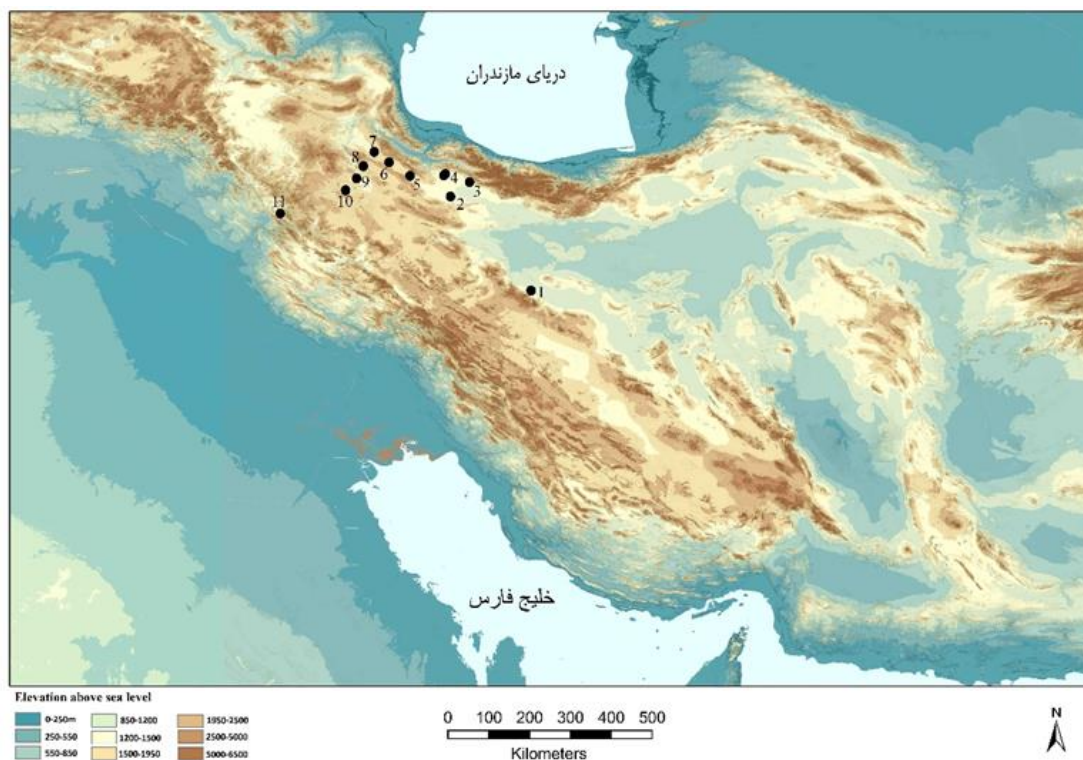
مقدمه

بررسی سبک‌شناختی هنر سفالگری فلات مرکزی ایران نشان می‌دهد که سنت‌های سفالگری از دوره سیلک I (دوره نوسنگی) تا دوره سیلک III₆₋₇ (پایان دوره مس‌وسنگ) روند فرهنگی مشخصی را نشان می‌دهد که به روشنی حاکی از استمرار و پیوستگی فرهنگی منطقه از هزاره ششم تا نیمه هزاره چهارم پ.م است. با این حال، ظهور یک‌باره دو پدیده در تسلسل فرهنگی منطقه به‌وضوح نشان می‌دهد که این سنت‌های سفالی ارتباط مشخص و پیوستگی فرهنگی با سنت‌های سفالگری فلات مرکزی ایران ندارند. این دو سنت سفالی برای اول بار در کاوش‌های دانشگاه تهران در تپه قبرستان سگزآباد در دشت قزوین آشکار شدند و دکتر یوسف مجیدزاده در مقاله بسیار جالبی به طرح مباحث تحلیلی در خصوص آنها پرداخت (مجیدزاده، ۱۳۸۲؛ 1981; Madjidzadeh) و در نوشتارهای دیگری به آنها تأکید ورزید (مجیدزاده، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۶). در واقع، حدود ۴۰ سال پیش برای نخستین بار مجیدزاده در زمان کاوش‌های تپه قبرستان به دو گونه سفال برخورد که پس از مطالعه سیر فرهنگی و بررسی سبک‌شناختی سفال‌های سکونت‌گاه‌های پیش از تاریخی فلات مرکزی، آنها را مدرکی مبنی بر گسست فرهنگ‌های پیش از تاریخی در منطقه انگاشت و فرضیه ورود اقوام جدید را به مرکز فلات ایران و به‌ویژه بخش‌های غربی‌تر آن مطرح کرد (مجیدزاده ۱۳۸۹؛

۱۶۱; Madjidzadeh, 1981). ایشان معتقد است که در توالی فرهنگی فرهنگ‌های پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران دو مرحله غیربومی وجود دارد که عبارتند از: ۱. مرحله ظروف سفال نوع آلویی؛ ۲. مرحله ظروف خاکستری (همان). با اینکه مرحله ظروف سفال خاکستری نخست از کاوش‌های تپه قبرستان پدیدار شده است، اما مدارک بیشتری در خصوص آن از چند محوطه دیگر فلات مرکزی چون سیلک جنوبی، ازبکی و تپه اسماعیل‌آباد نیز به دست آمده است (شکل‌های ۱-۴) (مجیدزاده، ۱۳۸۹؛ نوکنده، ۱۳۸۱؛ نوکنده و یوسفی، ۱۳۸۴؛ فاضلی و عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۸۵؛ فاضلی و آجورلو، ۱۳۸۳؛ ۱۳۸۵).

اخیراً بحث‌ها و فرضیه مجیدزاده مبنی بر وقوع چنین رویدادی در خصوص سفال آلویی مورد نقد قرار گرفته و مقالاتی در مخالفت با چنین تفسیری منتشر شده (فاضلی‌نشلی، ۱۳۹۰؛ ولی‌پور، ۱۳۹۰) که البته از سوی مجیدزاده بی‌پاسخ نمانده است (مجیدزاده، ۱۳۹۱). با این حال، شکوه خسروی به خوبی توانسته است هر دوی این نظریات را ارزیابی نماید و تفسیر جایگزینی در این رابطه ارائه نماید که نشان می‌دهد با اینکه سفال آلویی پدیده‌ای جدید و نوظهور در فلات مرکزی است و هیچ ریشه‌ای در سنت‌های سفالگری این منطقه ندارد، اما ارتباطی میان ظهور آن و ترک سکونت‌گاه‌های فرهنگ چشمه‌علی در فلات مرکزی هم وجود نداشته است (خسروی، ۱۳۹۴).

ظهور سفال خاکستری هزاره چهارم پ.م در فلات مرکزی



شکل ۱. نقشه موقعیت محوطه‌های دارای سفال خاکستری هزاره چهارم پ.م؛ ۱. سیلک، ۲. قبرستان، ۳. ازبکی، ۴. اسماعیل‌آباد، ۵. محوطه‌های حوضه آبریز ابهررود (خراسانلو، چخماق لوخ، امامزاده یحیی، آگزیبرچای، گوجا دوزه، گوی سره و مغول‌آباد)، ۶. محوطه‌های حوضه رودخانه زنجان‌رود (کولوک و تپه نور)، ۷. کهنه قلعه تهم و تپه امامزاده کهریز زنجان، ۸. محوطه ۷۳، ۹. جوقان تپه گرماب و ساخسی تپه خدابنده، ۱۰. تل ۱۱ تالوار و کلنان بیجار، ۱۱. مریوان.

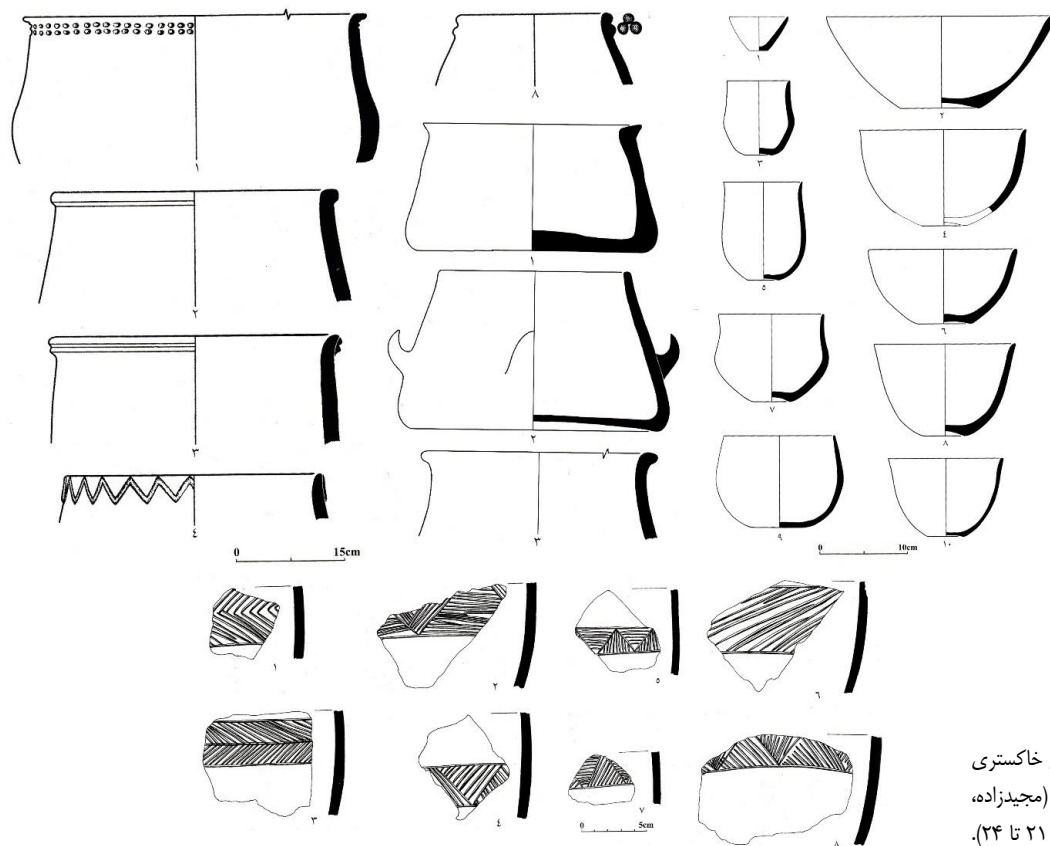
نشانی از حضور غیر بومیان در امتداد راه خراسان بزرگ در منطقه کنگاور نیست؟ آیا ظروف سفالی^۱، گل‌نشته‌ها و به‌طور کلی مواد فرهنگی هزارهٔ چهارم پ.م گودین‌تپه که اتفاقاً هیچ ریشه‌ای در منطقه ندارد، چیزی غیر از فرهنگ و سنت مواد فرهنگی غیر بومی را نشان می‌دهد؟ (ن.ک: یانگ و وایس، ۱۳۶۶؛ Cuyler Young, 1986; Levine and Young, 1986; Matthews, 2012; Gopnik et al., 2016). ساخت‌وسازهای آشوری تپه گیان نهبوند چطور؟ (Reade, 1995).

اگر رواج سفال ظریف منقوش یونانی در شوش بدون ارتباط با حضور یکباره و خشونت‌آمیز یونانی‌ها در آنجا بوده، پس این مادهٔ فرهنگی چرا و چگونه یکباره و درست مصادف با حملهٔ یونانی/مقدونی‌ها و اندکی پس از آن در مواد فرهنگی شوش ظاهر شده است؟ ظهور مواد فرهنگی (از جمله سفال، سکه و کتیبه) یونانی پس از تسخیر پاسارگاد چه چیزی را نشان می‌دهد؟ (برای مثال ن.ک: استروناخ، ۱۳۷۶). چگونه ممکن است تحولات و دگرگونی‌های مرتبط با حملهٔ مقدونی‌ها و اعراب و پیامدهای فرهنگی آن را بدون ارتباط با یک عامل خارجی تفسیر کرد و صرفاً به تحولات داخلی جامعه مرتبط دانست؟ از این رو، نگارندگان در این مقاله تلاش خواهند کرد تا ضمن واکاوی مدارک باستان‌شناختی مرتبط با پدیدهٔ سفال خاکستری دورهٔ مس‌وسنگ، دیدگاه‌های پیشین را در این زمینه ارزیابی کنند و شواهدی در خصوص منشأ این تغییرات ارائه کنند که پیش از این اطلاعات دقیقی در خصوص آن وجود نداشت.

۱. در اینجا منظور از سنت ظروف غیربومی به معنای ساخت سفال در سرزمین دیگر و حمل آن به سرزمین جدید توسط گروهی از مردمان نیست. بلکه منظور تولید آن محصول با همان سبک و سیاق در استقرارگاه یا سرزمین جدید است. منطقی نیست تصور کنیم زمانی که گروهی از مردمان از محلی به محل دیگر می‌روند لزوماً صدها ظرف سفالی را با خود حمل کنند، بلکه آن‌ها می‌توانستند در استقرارگاه جدید به سبک خود اما با خاک و مواد خام سرزمین جدید، سفال یا هر محصول دیگری بسازند. نگارندگان اطلاع دارند که در مطالعات ماسون و کوپر در خصوص سفال یانینگ در زاگرس مرکزی (دره نهبوند)، بر اساس بررسی‌های پتروگرافی برخی از نمونه‌های سیاه صیقل شده دارای منشأ غیر محلی بوده و به مهاجران اولیهٔ فرهنگ یانینگ به زاگرس مرکزی منتسب شده‌اند (Mason and Copper, 1999). با این حال، در این بحث کلی منظور ساخت سفال به سبک و سیاق سرزمین اصلی در یک سرزمین جدید است.

ایران نیز نظرات گوناگون و تحلیل‌های باستان‌شناختی مختلفی را به دنبال داشته است. در حالی که یوسف مجیدزاده آن را یک پدیدهٔ نوظهور در فلات مرکزی و دارندگان سفال خاکستری را عاملان آتش‌سوزی و کُشتار در تپه قبرستان می‌داند، حسن فاضلی‌نثلی ظهور سفال خاکستری را تنها در حد یک نوآوری بومی خوانده و ارتباطی میان ظهور این سبک سفالی و تبعات حضور مردمانی که این مادهٔ فرهنگی را تولید می‌کرده‌اند، نمی‌بیند (برای نمونه، فاضلی‌نثلی و آجورلو، ۱۳۸۵؛ فاضلی‌نثلی و عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۸۵).

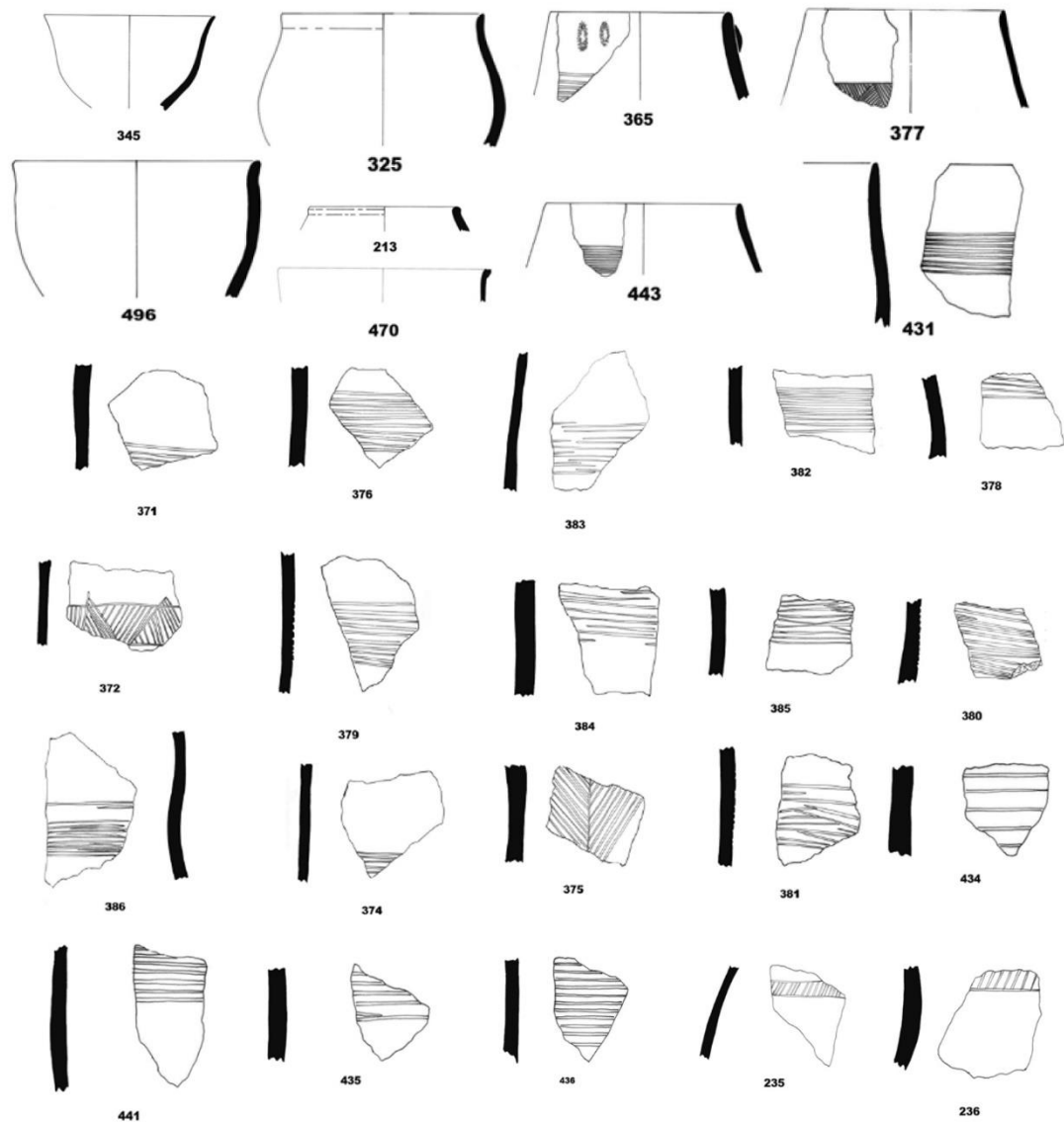
با شناختی که نگارندگان از دیدگاه‌های فاضلی‌نثلی دارند و وی خود را از جمله باستان‌شناسان روندگرا می‌داند (به عنوان نمونه ن.ک: فاضلی‌نثلی، ۱۳۹۰؛ اسلامی و فاضلی‌نثلی، ۱۳۹۷)، احتمالاً ایشان تحت تأثیر چنین دیدگاهی به این برداشت و نتیجه‌گیری رسیده است. اما اتفاقات خاصی که همزمان با ظهور و حضور سفال خاکستری در فلات مرکزی روی داده است، نشان می‌دهد که نمی‌توان ظهور و حضور این سفال را صرفاً در حد یک نوآوری محلی در نظر گرفت. هر چند می‌دانیم نسبت دادن تغییرات فرهنگی به عوامل خارجی نظیر جنگ، مهاجرت و انتشارگرایی از جمله موضوعات مورد بررسی با دیدگاه‌های تاریخی - فرهنگی است (به عنوان نمونه: تریگر، ۱۳۹۴: ۳۱۲-۳۲۰) و در باستان‌شناسی نو و روندگرا جایگاه برجسته‌ای ندارد، اما رویدادهای هم‌زمان با ظهور سفال خاکستری هزارهٔ چهارم پ.م در فلات مرکزی نشان می‌دهد که این پدیده احتمالاً می‌توانسته فراتر از یک نوآوری بومی باشد، چراکه آغاز این تغییر در مواد فرهنگی مصادف با یک ورود خشونت‌آمیز بوده است. هر چند برخی از باستان‌شناسان پیرو مکتب تاریخی - فرهنگی منشأ اغلب تغییرات جامعه را به تحولات بیرونی ارتباط می‌دهند و در مقابل باستان‌شناسان پیرو مکتب باستان‌شناسی نو (روندگرا) اغلب تغییرات جامعه را به تحولات درونی جامعه مربوط می‌دانند، اما پیداست که نمی‌توان برای همهٔ مسائل باستان‌شناسی و یا همهٔ تغییرات و تحولات جامعه نسخهٔ واحدی پیچید. نمی‌توان ارتباطات فرهنگی، روابط اقتصادی، و حتی زد و خوردهایی میان مردمان سرزمین‌هایی همسایه یا در کل، مردمان روزگار باستان را منکر شد و تصور کرد که این مسائل نمی‌تواند منجر به بروز تغییرات و تحولاتی در جوامع شده باشد. به عنوان نمونه، آیا بقایای باستان‌شناسی ساختمان بیضی شکل هزارهٔ چهارم ق.م در گودین‌تپه به وضوح



شکل ۲. نمونه‌هایی از سفال خاکستری
هزاره چهارم پ.م تپه قبرستان (مجیدزاده،
۱۳۹۶: ۱۵۲-۱۵۵، لوح‌های ۲۱ تا ۲۴).



شکل ۳. نمونه‌هایی از سفال خاکستری
هزاره چهارم تپه اسماعیل‌آباد (با تغییراتی
برگرفته از فاضلی و آجورلو، ۱۳۸۵).



شکل ۴. نمونه‌هایی از سفال خاکستری هزاره چهارم تپه اسماعیل‌آباد (برگرفته از فاضلی و آجورلو، ۱۳۸۵).

اینکه با آن‌ها پیوستگی فرهنگی ندارد، از نظر زمانی نیز فاصله زمانی چشمگیری میان آن‌ها وجود دارد و به نظر می‌رسد باید در جستجوی ریشه‌های متفاوتی برای آن بود.

پدیده سفال خاکستری، مبحث پیچیده‌ای در باستان‌شناسی ایران به شمار می‌رود. آشکار شدن و ناپدید شدن متناوب این گونه سفالی، نظریه‌های مهاجرتی متعددی را در پی داشته است. نمونه بارز آن و در عین حال چالش‌برانگیزترین آن‌ها، فرضیه سفال خاکستری عصر آهن I و ارتباط آن با مهاجرت آریایی‌ها به داخل فلات ایران است (ن.ک: موسوی، ۱۳۸۰). نمونه

منشاء سفال خاکستری تپه قبرستان کجاست؟

در دوره نوسنگی فلات مرکزی و در دوره چشمه علی در کنار گونه‌های منقوش و ساده، گونه‌ای از سفال خاکستری تولید می‌شده است (فاضلی‌نشلی، ۱۳۸۵؛ ملک‌شهمیرزادی، ۱۳۹۰: ۱۳۶، تصویر ۱۱۹؛ ۱۳۹۰: ۶۴; Fazeli et al., 2010). با این حال، گونه قبرستان II7-8 که بر اساس جدول گاهنگاری مجیدزاده مربوط به پیش‌ازتاریخ فلات مرکزی، حد فاصل پایان دوره مس‌وسنگ میانی و شروع مرحله مس‌وسنگ جدید است، از هر نظر با گونه‌های پیشین متفاوت بوده و علاوه بر

قبرستان است. فاضلی‌نشلی و عباس‌نژاد سرستی در مقاله خود در خصوص وجود این گونه سفالی در تپه قبرستان می‌نویسند: «سفال‌های خاکستری با نقش کنده قبرستان قابل مقایسه با سفال‌های همزمان خود در دیگر استقرارهای هزاره چهارم در بین‌النهرین مانند نینوا (Gut, 2002) می‌باشند. سفال‌های خاکستری با نقش کنده قبرستان فقط از لحاظ تکنیک نقش کنده قابل مقایسه با استقرارهای دوره اوروک بین‌النهرین می‌باشند ولی از لحاظ فرم، سفال‌های خاکستری بین‌النهرین بسیار پیشرفته و متفاوت می‌باشند حال آنکه نقوش سفال‌های تپه قبرستان بسیار ظریفتر و منظم‌تر روی بدنه ظرف نقش شده‌اند» (فاضلی‌نشلی و عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۸۵: ۶۸). همچنین فاضلی‌نشلی و همکارانش در جای دیگری نوشته‌اند: «سفال خاکستری قبرستان هم از نظر تکنیک و نقش با سفال اوروک بین‌النهرین تفاوت دارند. این سفال‌ها دارای رنگ خاکستری تا سیاه با آمیزه آلی، پوشش گلی غلیظ هستند و سطح درونی و بیرونی آنها داغدار است این سفال‌ها دارای نمونه‌های ساده و نمونه‌های دارای نقش کنده چون خطوط موازی هستند. گسترش و استفاده تدریجی از سفال‌های خاکستری در اوایل مس‌وسنگ میانی و افزایش استفاده از آن در دوره مس‌وسنگ جدید برخلاف نظر مجیدزاده نشانه مهاجرت یا حمله نیست بلکه یک نوآوری بومی است و از طرفی هیچ مشابهتی با سنت‌های قفقاز/ کورا - ارس و بین‌النهرین ندارد» (Fazeli et al., 2013).

سفال خاکستری موسوم به اوروک

این نام برای اولین بار توسط رنات گات^۵ برای سفال‌های خاکستری و سیاه نسبتاً براقی که به‌شمار اندک از دوره ۳ لایه‌نگاری تپه نینوا به‌دست آمد، باب شد (Gut, 2002). او این سفال‌ها را مرحله A اوروک که یک مرحله انتقالی بین LC2 و مرحله بعدی (LC3) که مشخصه اصلی آن سفال کاهرو بود، قرار داد. تا مدت‌ها این سفال‌های خاکستری، اوروک A و یا نینوا ۳ نامیده می‌شد، تا پس از سال ۲۰۰۰ میلادی، و بر اساس جدول جدید پیشنهادی راتمن این گونه سفال در مرحله سوم دوره مس‌وسنگ

شاخص دیگر مربوط به سفال سیاه و خاکستری گونه کورا - ارس در محوطه‌های اوایل هزاره سوم پ.م غرب ایران و ارتباط آن با خاستگاه اصلی این گونه در منطقه قفقاز در هزاره چهارم پ.م است که این یکی هم نظریات و بحث‌های مختلفی در پی داشته است (برای نمونه ن.ک: مترجم، ۱۳۹۰؛ Omrani et al., 2012).

پس از استفاده طولانی‌مدت از جدول‌های گوناگون گاهنگاری‌های محلی و منطقه‌ای که اساس آنها یا محوطه‌های شاخص باستانی و یا فرهنگ‌های رایج در حوضه‌های رودخانه‌ای بود، سرانجام در سال ۲۰۰۰ جدولی فراگیر بر اساس تغییر در مواد فرهنگی و به‌ویژه سفال برای مطالعات این دوره در حوزه شمال بین‌النهرین پیشنهاد گردید که تقریباً مورد قبول اغلب باستان‌شناسان قرار گرفته و تا به امروز همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرد. بحث این مقاله بر سر حضور گونه سفال خاکستری موسوم به گونه خاکستری نوع اوروک است که در حوزه شمال بین‌النهرین، سفال شناخته شده‌ای است، اما در ایران سفالی تقریباً ناشناخته به شمار می‌رود. این گونه یکی از شاخصه‌های اصلی محوطه‌های هزاره چهارم پ.م شمال بین‌النهرین است. طبق جدول پیشنهادی میشل راتمن تاریخ دقیق ارائه شده برای این گونه در شمال بین‌النهرین مرحله سوم و اوایل مرحله چهارم دوره مس‌وسنگ جدید (LC3/4)^۲ یعنی از حدود ۳۸۰۰ تا ۳۵۰۰/۳۴۰۰ پ.م است^۳ (Rothman, 2002). یکی از گونه‌های شاخص سفالین محوطه‌های مراحل میانی این دوره (LC3/4)، گونه‌ای سفال خاکستری رنگ موسوم به سفال خاکستری نوع اوروک است که در پهنه وسیعی از شمال سوریه تا مناطق جنوب شرق ترکیه و شمال عراق پراکنده شده است. گونه سفال خاکستری نوع اوروک یکی از زیرگونه‌های سفال کاهرو^۴ است. بدست آمدن این گونه جدید سفالی در بخش‌هایی از غرب و شمال غرب ایران تا قلب فلات مرکزی ایران نشان از اهمیت پژوهش در زمینه برهم‌کنش‌های فرهنگی هزاره چهارم پ.م ایران با مناطق شمال بین‌النهرین دارد و بازبینی برخی از تحلیل و تفسیرهای صورت گرفته را در این باره ضروری می‌کند.

یکی از محوطه‌های مهم فلات مرکزی که سفال خاکستری هزاره چهارم پ.م در آن به دست آمده تپه

۲. LC مخفف Late Chalcolithic است.

3. LC3: 3850-3700/ 3600BC, LC4-5: 3600/ 3500-3100BC

4. Chaff-face

5. Renate Gut

سراغاز دورهٔ اوروک جدید راه می‌یابند^۹. به نظر می‌رسد که سفال‌های خاکستری کاه‌روی فلات مرکزی ایران در ارتباط با سفال‌های اوروک جدید (گودین VI/1) باشند. به طور کلی گونهٔ موسوم به سفال خاکستری نوع اوروک سفالی ناشناخته در غرب، شمال غرب و فلات مرکزی ایران است. این گونهٔ سفالی در کاوش چند محوطهٔ مهم از جمله تپه‌های قبرستان و اسماعیل‌آباد قزوین، سیلک کاشان، تپه نور سلطانیه (کازم‌پور عصمتی، ۱۳۸۸)، تل ۱۱ تالوار^{۱۰} (ذیفر، ۱۳۹۱) و کلنان بیجار (ساعد موجشی و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۱ و ۴۹) و از بررسی‌های غرب و شمال غربی ایران از جمله چند محوطه در درهٔ ابهر - سلطانیه (خسروی، ۱۳۸۸) (شکل‌های ۵ - ۹)، شمار اندکی محوطهٔ دیگر چون کهنه قلعه تهم، تپه امامزاده کهریز در شهرستان زنجان، محوطهٔ ۰۷۳ ایجرود (چارقان تپه)، جوقان تپه گرماب و ساخسی تپه شهرستان خدابنده (قیدار) در جنوب غربی استان زنجان (ذیفر و دیگران، ۱۳۹۷: تصویر ۲، ذیفر و دیگران، بی تا) و یکی دو محوطه در مریوان استان کردستان (زمانی دادنه ۱۳۹۷) گزارش شده که با توجه به ویژگی‌های این سفال در منطقهٔ شمال بین‌النهرین، در زمرهٔ سفال خاکستری نوع اوروک جای می‌گیرند.^{۱۱}

۹. لازم به ذکر است که تقریباً همزمان با پایان مرحلهٔ LC3 و آغاز LC4 در شمال بین‌النهرین، که سفال خاکستری نوع اوروک در این مراحل رواج دارد، در مناطق خارج از حوزهٔ شمال بین‌النهرین و در منطقهٔ قفقاز فرهنگ دیگری به نام کورا - ارس در حال شکل‌گیری است (۳۵۰۰ پ.م) که یکی از مشخصه‌های اصلی این فرهنگ سفال‌های سیاه و خاکستری براق است (Kigurzade and Sagona 2003, Sagona, 2017). هرچند که از نظر شکل، شباهت‌هایی میان سفال‌های سیاه و خاکستری نوع کورا - ارس اولیه با ظروف خاکستری نوع اوروک شمال بین‌النهرین وجود دارد، ولی این دو کاملاً به دو فرهنگ جدا از هم تعلق دارند و شباهت‌های شکلی نیز فقط می‌تواند مربوط به هم‌زمانی اواخر رواج سفال خاکستری نوع اوروک با شروع این فرهنگ در منطقهٔ قفقاز باشد. پس از شکل‌گیری اولیهٔ این فرهنگ در اواسط هزارهٔ چهارم پ.م در منطقهٔ قفقاز، این فرهنگ در دوره‌های بعدی شروع به گسترش کرده و در پایان هزارهٔ چهارم و شروع هزارهٔ سوم پ.م و همزمان با پایان یافتن فرهنگ اوروک، مناطق بسیاری از غرب ایران را تحت تأثیر قرار داد.

۱۰. ولی‌پور و دیگران، ۱۳۸۹: ۶۹ طرح ۱: ۳۴۷، برای اطلاعات بیشتر ن.ک: ذیفر، ۱۳۹۱ و ذیفر و دیگران، بی تا.
 ۱۱. این سفال بر اساس شباهتی که به سفال‌های یانیق و در مواردی عصر آهن I دارد ممکن است در برخی از بررسی‌ها به اشتباه تاریخگذاری شده باشد. علاوه بر این نگارندگان اعتقاد دارند که پراکنش سفال خاکستری هزارهٔ چهارم پ.م احتمالاً تنها محدود به محوطه‌های مورد اشاره در این مقاله

جدید (LC3) و به عنوان یکی از زیرشاخه‌های اصلی سفال کاه‌رو قرار داده شد؛ به طوری که اکنون در پژوهش‌های این دوره در منطقهٔ شمال بین‌النهرین، این گونه سفال خاکستری و سیاه براق با نام سفال خاکستری اوروک^۶ شناخته می‌شود. علاوه بر خود تپه نینوا، یکی دیگر از محوطه‌های کلیدی که این گونه از آن گزارش شده تپه گوره (دورهٔ هشتم) است (ن.ک: Rothman, 2001: 374; Fig. 10.2: v; 2002: Pl. 23: 2811). از دیگر محوطه‌های شاخص منطقه که این سفال از آن گزارش شده محوطه‌هایی نظیر حمام ترکمن VB (Matthews, 1988)، تل بَراک HS6 (Pearse, 2000)، گری رَش (Wilkinson and Tucker, 1995; Kepinski et al., 2001) و دشت اربیل (Peyronel and Vacca, 2015) است.

سفال خاکستری اوروک در غرب، شمال غرب و فلات مرکزی ایران

گونهٔ سفال خاکستری اوروک یکی از شاخصه‌های محوطه‌های مرحلهٔ سوم مس‌وسنگ جدید (LC3) در شمال بین‌النهرین و شمال سوریه است که تا مرحلهٔ بعدی یعنی (LC4) نیز تداوم یافته است (۳۸۰۰ تا ۳۴۰۰ پ.م). این دوره همزمان با دورهٔ پایانی گودین VII و گودین VI/3 و VI/2 در غرب ایران است.^۷ از نظر مجیدزاده سفال گودین VI و V به سفال قبرستان IV شبیه است.^۸ بنابراین گودین VII از نظر گاهنگاری حد فاصل میان دوره‌های II و IV قبرستان قرار گرفته و با استقرار سفال خاکستری در آن تپه (دورهٔ III قبرستان) همزمان خواهد بود (Madjidzadeh, 2008: 33). سفال‌های خاکستری نوع اوروک هرچند که بیشتر با نمونه‌های اوروک بین‌النهرین با مرحلهٔ ۳ (LC3) شناخته می‌شوند، ولی به مرحلهٔ بعدی یعنی (LC4)،

6. Uruk grey ware

۷. هر چند که همراه با سفال‌های نوع اوروک جدید دورهٔ گودین V/VII (ن.ک: پی‌نوشت بعد) سفال خاکستری نیز گزارش شده است (Rothman and Badler, 2011: 105)، اما این سفال، پیش‌قراول سفال یانیقی دورهٔ بعدی گودین (گودین IV) بوده و ارتباطی با سفال خاکستری اوروک مورد نظر این مقاله که به مرحلهٔ قدیمی‌تری مربوط است، ندارد.

۸. بر اساس مقالهٔ سال ۲۰۰۴ تامس کاپلریانگ که در جشن‌نامهٔ چارلز برنی منتشر شده است، باید به جای دورهٔ V گودین از عبارت دورهٔ ششم مراحل یک و دو (VI:1, VI:2) استفاده کنیم (Young, 2004).

بر اساس لایه‌نگاری تپه کلنان بیجار آثار عمده این تپه مربوط به دوره گودین VII با تاریخ مطلق (۴۱۰۰ تا ۳۶۰۰ پ.م) است (ساعدموچشی و دیگران، ۱۳۹۶). هرچند که نهشته‌های اصلی حفاری شده این تپه، سفال‌های قرمز رنگ دوره گودین VII است، ولی در برخی از لایه‌های فوقانی و تحتانی به تعداد بسیار کمی سفال سیاه رنگ متوسط و ظریف اشاره شده که تزیینات شیاری^{۱۲} دارد (ساعدموچشی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۹، ۵۱، شکل ۲۰؛ ساعدموچشی، ۱۳۹۰: تصویر ۴:۴، تصویر ۷) که از شاخصه‌های اصلی سفال‌های خاکستری دوره هشتم تپه گوره است. طبقه هشتم گوره با مرحله سوم دوره مس‌وسنگ جدید (LC3) مصادف بوده و تاریخ پیشنهادی برای این مرحله ۳۸۵۰ تا ۳۷۰۰ پ.م است (Rothman, 2002)؛ تاریخی که با تاریخ لایه‌های فوقانی تپه کلنان و تل ۱۱ تالوار بیجار نیز مطابقت دارد.

فاضلی‌نشلی و آجورلو در مقاله‌ای با عنوان «درآمدی بر بسط فرهنگ کورا - ارس در اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد در دشت قزوین»، ضمن اشاره به سفال‌های خاکستری / سیاه تپه قبرستان و تپه اسماعیل‌آباد و با اشاره به مشابهت یک نمونه از سفال‌های اسماعیل‌آباد با محوطه شنگاویت گرجستان سفال‌های خاکستری محوطه را به قید احتمال از گونه ماوراء قفقاز قدیم II می‌دانند، اما اشاره می‌کنند که در خصوص وجود سفال‌های ماوراء قفقاز قدیم در این محوطه‌ها باید با احتیاط بحث کرد (فاضلی‌نشلی و آجورلو، ۱۳۸۳).

با توجه به قدمت سفال کورا - ارس نمی‌توان پذیرفت سفال خاکستری‌ای که از تپه‌های اسماعیل‌آباد و قبرستان و از استقرار دوره مس‌وسنگ میانی و جدید به دست آمده، ارتباطی با سفال کورا - ارس داشته باشد، اما در عوض با توجه به قدمت لایه‌های قبرستان، اسماعیل‌آباد و سیلک این سفال را که به حدود ۳۷۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری می‌شود (ن.ک: Pollard et al., 2013, 45, Table. 9) می‌توان آن را سفال خاکستری موسوم به اوروک خواند.



شکل ۵. سفال خاکستری ساده و با نقش تراشیده/کنده هزاره چهارم پ.م از محوطه خراسانو در حوضه آبریز ابهرورد، استان زنجان (خسروی، ۱۳۸۸).

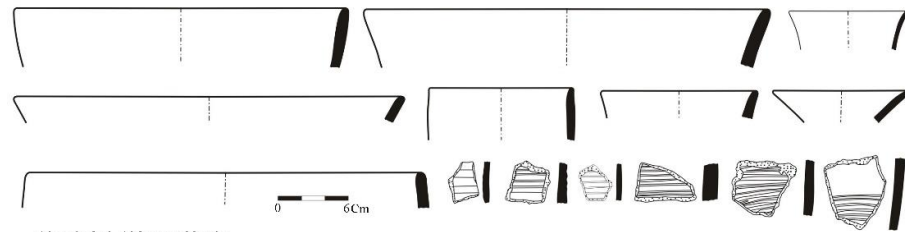


شکل ۶. سفال خاکستری ساده و با نقش تراشیده/کنده هزاره چهارم پ.م در کنار نمونه‌های موسوم به آلویی (قبرستان I) از محوطه آگزیبرچای در حوضه آبریز ابهرورد، استان زنجان (خسروی، ۱۳۸۸).

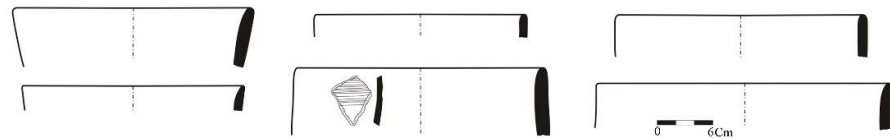
نیست و در آینده یا با ارزیابی مجدد یافته‌های باستان‌شناختی بررسی‌ها و کاوش‌ها، نمونه‌های مطالعاتی بیشتری شناسایی خواهد شد. به عنوان مثال در ارزیابی مجدد تپه سیلک بود که باستان‌شناسان به وجود این سفال اشاره کردند (نوکنده، ۱۳۸۱: ۶۳؛ نوکنده و یوسفی، ۱۳۸۴: ۷۰) یا با کاوش محوطه‌های جدیدی چون اسماعیل‌آباد و کلنان بود که این سفال در محوطه‌های مورد بحث گزارش شد (فاضلی و آجورلو، ۱۳۸۳: ۱۳۸۵). این موضوع نشان می‌دهد که شمار محوطه‌های مرتبط با این سنت سفالگری احتمالاً بیش از آن چیزی است که ما در حال حاضر می‌شناسیم.



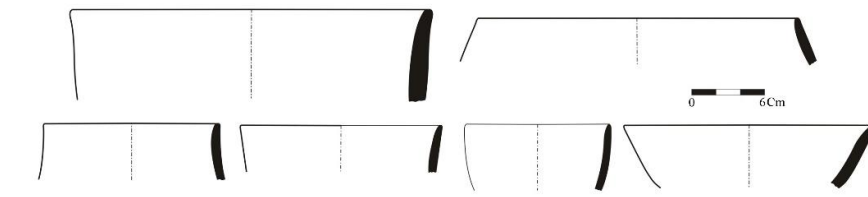
شکل ۷. نمونه‌هایی از سفال
خاکستری ساده و با نقش
تراشیده/ کنده هزارهٔ چهارم پ.م
از محوطهٔ کولوک در حوضهٔ
آبریز زنجان‌رود در استان زنجان.



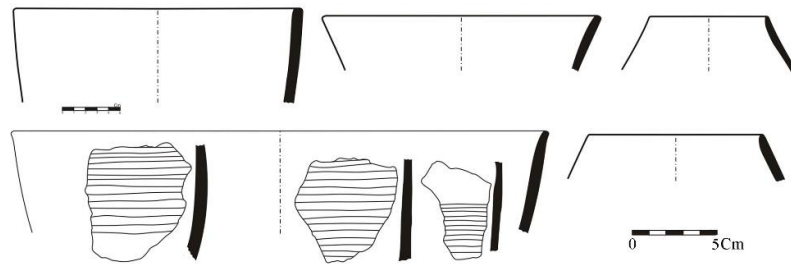
Algezirchai, Abharroud basin



Chakhmakh Lokh, Abharroud basin

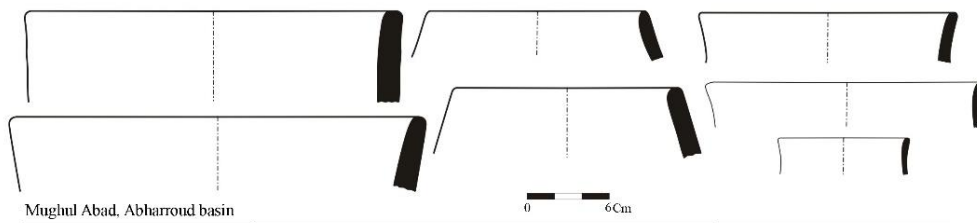


Gojadouzeh, Abharroud basin

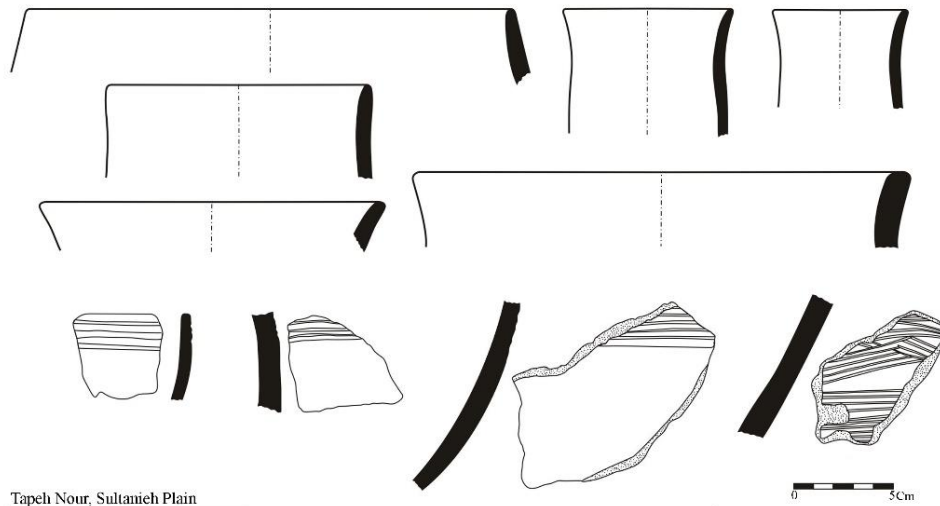


Khurasanlu, Abharroud basin

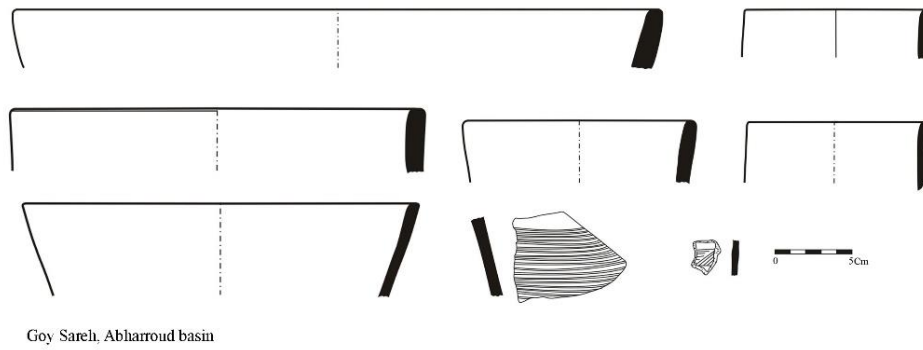
شکل ۸. نمونه‌هایی از سفال خاکستری
ساده و با نقش تراشیده/ کنده هزارهٔ
چهارم پ.م از حوضهٔ آبریز ابهررود، استان
زنجان (خسروی، ۱۳۸۸).



Mughul Abad, Abharroud basin



Tappeh Nour, Sultanieh Plain



Goy Sareh, Abharroud basin



Enamzadeh Yahya, Abharroud basin

شکل ۹. نمونه‌هایی از سفال خاکستری ساده و با نقش تراشیده/کنده هزارهٔ چهارم پ.م از حوضه‌های آبریز ابهرورد و زنجان‌رود، استان زنجان (خسروی، ۱۳۸۸).

ایشان به وجود یک گسست فرهنگی بین لایه‌های ۹ و ۶ تپه قبرستان به ترتیب برابر با مراحل سیلک III₅ و سیلک III₆ اشاره می‌کند و معتقد است که شمار زیادی گلوله‌های فلاخن متعلق به لایهٔ ۹ حاکی از آن است که در اینجا تهدیدی خارجی وجود داشته است. مجیدزاده با بر شمردن مدارک و شواهدی نشان می‌دهد که تپه قبرستان در درگیری شدیدی که ساکنان انتظار وقوع آن را می‌کشیدند به دست مهاجمانی تازه‌وارد به

شواهد درگیری و آتش‌سوزی در تپه قبرستان

مجیدزاده بر اساس بررسی سبک‌شناختی سفال و سیر فرهنگ‌های پیش‌اتاریخ فلات مرکزی مرحلهٔ ظروف خاکستری را مدرکی مبنی بر گسست فرهنگ‌های پیش‌اتاریخی در منطقه می‌داند که احتمالاً حاکی از مهاجرت و ورود اقوام جدیدی به فلات مرکزی ایران و به‌ویژه بخش‌های غربی‌تر آن بوده است (مجیدزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۱; Madjidzadeh, 1981). در واقع،

شدت ویران شده است:

۱. تدارک دیدن شمار زیادی گلولهٔ فلاخن در خانه‌ها و آتپهای که در میان کوره‌هاست^{۱۳}؛ ۲. آتش‌سوزی و ویرانی برخی از خانه‌ها و کارگاه‌ها؛ ۳. تخلیهٔ ناگهانی خانه‌ها و برجا گذاشتن برخی از مایملک باارزش مانند ظروف سفالی ظریف و خوش نقش، خنجر مسی و ابزار مسی و اشیای ساخته شده از مواد آلی؛ ۴. وجود چندین کیلو گندم سوخته در انباری یکی از واحدهای ساختمانی سوخته؛ ۵. حضور یک اسکلت سوخته در اتاق نشیمن یک واحد ساختمانی سوخته و اسکلت دیگری با یک سنگ نوک تیز در ستون فقرات که در میان خیابان به خاک افتاده بود (مجیدزاده، ۱۳۶۹: ۱۳). در واقع، به دلیل یک واقعهٔ ناگوار چندین خانه بر اثر آتش‌سوزی از بین رفته و اسکلت یک فرد بزرگسال در یکی از اتاق‌های سوخته پیدا شده است. بقایای جسد فرد دیگری در میان کوچه و کودکی بر کف یک اتاق دیگر به دست آمده است. روی لایهٔ ۹ دو لایهٔ ساختمانی با شماره‌های ۸ و ۷ نیم متر بقایای حاوی ظروف نوع خاکستری دورهٔ III در این تپه پیدا شده است (مجیدزاده، ۱۳۸۲: ۵۸-۵۹).

بحث

به راستی چه اتفاق ناگواری در تپه قبرستان روی داده است؟ ساختمان‌های سوخته لایهٔ هم‌افق با سیلک III₅ در تپه قبرستان به چه رویدادی اشاره می‌کند؟ آیا اگر این رویداد بازتاب یک واقعهٔ طبیعی چون زلزله، یا یک آتش‌سوزی اتفاقی و یا حتی نزاعی میان خود روستاییان تپه قبرستان بود، چرا و چگونه سفال خاکستری سیاه که هیچ ارتباط فنی با سفال دورهٔ سیلک III₅ ندارد به یک‌باره در میان بقایای پس از این درگیری ظاهر شده است؟ اگر سفال خاکستری قبرستان به نوآوری بومی در زمینهٔ سفالگری اشاره می‌کند نمی‌بایست ریشه‌های این نوآوری بومی در خود منطقه وجود داشته باشد؟ چگونه است که بلافاصله پس از کشتار و آتش‌سوزی در تپه قبرستان به یک‌باره نوآوری صورت گرفته و سفال جدیدی به روی کار آمده که نه تنها با توالی سفالی سرتاسر فلات مرکزی ایران ارتباطی ندارد، بلکه مدارک

متعددی از رواج و گسترش آن در بخش‌های غربی فلات مرکزی تا شمال بین‌النهرین در دسترس است؟ آیا تدارک دیدن صدها گلولهٔ فلاخن اتفاقی بوده، یا در ارتباط با درگیری‌ای بوده که اهالی روستای قبرستان انتظار آن را می‌کشیدند؟ چگونه ممکن است این دو پدیده یعنی ظاهر شدن مواد فرهنگی جدید با آتش‌سوزی و کشتار روستاییان قبرستان تا به این اندازه با یکدیگر بی‌ارتباط باشد؟

مجیدزاده اشاره می‌کند که دارندگان سفال خاکستری عاملان آتش‌سوزی و تخریب بخشی از روستای لایهٔ II₉ مرحلهٔ فلات میانۀ C (سیلک III₅) در تپه قبرستان بوده‌اند. یعنی همان لایه‌ای که گیرشمن در آن به پیدا شدن جسد افراد متعددی در سیلک اشاره می‌کند که بر اثر ریزش خشت و گِل^{۱۴} خرد شده‌اند و معتقد است یا در جریان یک زلزله^{۱۵}، خرد یا در جریان حمله به روستا

۱۴. جالب است که بدانیم در ساختمان حریق‌زدهٔ تپه حصار نیز وضعیت مشابهی وجود داشته است. این ساختمان که به روشنی مورد هجوم قرار گرفته و سربیکان‌های متعددی از بیرون و درون بنا به دست آمده، نشان می‌دهد که بنا نهایتاً در آتش‌سوزی مهیبی سوخته و به کلی تخریب شده و استخوان شماری از کشته‌شدگان در زیر خشت‌ها و دیوارهای فروریختهٔ آن کشف شده است (دایسون، ۱۳۵۱: ۱۱۲؛ اشمیت، ۱۳۹۱: ۲۱۹-۲۳۵). از این رو ممکن بود تصور شود که این دیوارهای فروریخته و خشت‌های فروافتاده (ن.ک: دایسون، ۱۳۵۱: شکل ۶) نه در جریان یک درگیری بلکه بر اثر یک زلزله فروریخته باشند و جسد‌های زیر آوار در ارتباط با خسارات ناشی از وقوع زلزله هستند تا یک درگیری. وضعیت لایهٔ حسنلوی IV نیز مشابه است. در حسنلوی نیز اجساد متعدد با استخوان‌های شکسته کشف شده که حاصل جان باختن افراد در درگیری و آتش‌سوزی است (Curtis, 2019: 9; Roaf, 2012: 1). شکستگی استخوان‌ها نیز حاصل دفن شدن اجساد در زیر آوارهاست. ناگفته پیداست که با فروریختن سقف‌ها اگر افرادی درون بنا باشند، استخوان‌های آن‌ها در زیر آوارها شکسته و دفن خواهند شد. از این رو نباید هر گونه دفن شدن در زیر آوار را به زلزله نسبت داد.

۱۵. پرفسور مانوئل بربریان و همکارانش در مقالهٔ بسیار ارزشمندی در خصوص وقوع زلزله‌های باستانی در تپه سیلک به وقوع زلزله در دورهٔ سیلک III₅ اشاره کرده و اعتقاد دارند که بقایای انسانی، ظروف شکسته و بقایای معماری فروریخته باید نشانی از یک زلزله در حدود ۳۸۰۰ پ.م باشد (Berberian et al., 2012). در اینکه سیلک در نزدیکی گسل بزرگی قرار دارد و در طول زمان بارها و بارها شاهد زلزله بوده است، تردیدی وجود ندارد و بررسی‌های بربریان به خوبی آن را نشان داده است. حتی در نبود اسکلت‌ها یا ظروف شکسته، وجود شکاف‌ها و ترک‌های ایجاد شده در دیوارها نیز وقوع زلزله را نشان می‌دهد، اما نکتهٔ بسیار مهم زمان وقوع زلزله است. در واقع باید پرسید آیا زمان وقوع زلزله دورهٔ سیلک III₅ بوده است؟ بر اساس

۱۳. درست در همین لایه در کاوش‌های جدید تپه قبرستان توسط فاضلی‌نثلی نیز صدها نمونه گلولهٔ فلاخن به دست آمده است (فاضلی‌نثلی و دیگران، ۱۳۸۵: ۳۱-۳۲).

آشکارا بر وجود فاصله زمانی بین آن‌ها در سیلک دارد» (مجیدزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۶).

در گزارش فصل نخست بازنگری تپه‌های سیلک در خصوص برش الف تپه جنوبی راجع به گذر از لایه پنجم به ششم در دوره سیلک III، نوکنده چنین نوشته است: «رگه ۲۰ که یک لایه پر از خاکستر است به سیلک دوره سوم لایه پنج (III₅) گیرشمن منطبق است. ایشان معتقد است بر اثر آتش‌سوزی مهیب این لایه از بین رفته است «... ما فقط چند تکه سفال خاکستری نه در جای اصلی خودش (context) بلکه در شاموت خست‌های رگه ۱۷ و رگه‌های ۵ و بالاتر از آن به دست آوردیم که اگر این نوع سفال خاکستری همان نوع سفال خاکستری بدانیم که به عنوان وقفه فرهنگی بین فلات میانه C و فلات جدید A در سیلک مطرح می‌شود، در این صورت می‌توانیم بگوئیم که چنین سفالی در سیلک وجود دارد...» (نوکنده، ۱۳۸۱: ۶۳).

در گزارش نوکنده و یوسفی درباره چهارمین فصل کاوش از برش L'15 این‌گونه آمده است: «در این ترانسه سفال خاکستری وجود دارد که قبلاً به عنوان وقفه فرهنگی بین فلات میانه C و فلات جدید در سیلک مطرح شد (مجیدزاده، ۱۹۸۱)، این مورد باب جدیدی در مطالعات سفال سیلک برای پژوهشگران باز خواهد نمود، البته در برش لایه‌نگاری فصل اول چند قطعه از آن گزارش شد (نوکنده، ۱۳۸۱) ولی گیرشمن از وجود چنین سفالی در سیلک گزارشی منتشر نمود» (نوکنده و یوسفی، ۱۳۸۴: ۷۰).

فاضلی در خصوص همین موضوع و ترک سکونتگاه‌های فلات مرکزی و همچنین دلایل و عوامل این ترک اعتقاد دارد که: «نکته حائز اهمیت در مواجهه با متروک شدن یک استقرار، مورد بررسی قرار دادن تمامی جوانب مسئله و توجه به تمامی عواملی است که می‌تواند منجر به ترک یک استقرار شده باشند. صرف توجه به عوامل بیرونی و گشتن به دنبال ردپایی از یک نیروی قهری که ساکنان را مجبور به ترک محل زندگی‌شان کرده باشد، منجر به نتیجه‌گیری ناقص و به طور کلی نادرست، می‌شود. بر اساس این شیوه تفکر، جوامع انسانی، جوامعی ایستا بوده که تنها تحت تاثیر عوامل بیرونی دچار تغییر و تحول می‌شوند. در حالی که این مسئله کاملاً

کشته شده‌اند. اما گیرشمن در ادامه چنین نوشته است: «به نظر می‌رسد که بازسازی و برپایی مجدد روستا به سرعت انجام شده است. زندگی مجدد از سر گرفته می‌شد و خانه‌های جدید را بر روی لایه خاکستر^{۱۶} خانه‌های قدیمی می‌سازند. مصیبت وارده هیچ نوع تغییری در گام این فرهنگ پیر که در طول قرن‌ها گسترش یافته، به وجود نمی‌آورد» (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۸۴). با اینکه گیرشمن به صراحت به تغییر سفال اشاره نمی‌کند، اما مجیدزاده اعتقاد دارد که با توجه به یافته‌های جبرئیل نوکنده از برش لایه‌نگاری سیلک جنوبی، سفال خاکستری برای مدت کوتاهی جایگزین سنت‌های سفالی پیشین شده است. مجیدزاده به درستی اشاره می‌کند که «افزون بر تغییر رنگ سفال از نخودی مایل به قرمز و آجری به نخودی روشن از یک سو و تغییر رنگ تزئین روی آن از قهوه‌ای به سیاه، نیز تغییر سبک نقاشی و شیوه جایگزینی آن‌ها از لایه ویران شده III₅ به لایه بعدی III₆ اشاره‌ای

شکاف‌هایی که در بقایای معماری و نهشته‌های باستانی موجود در عکس‌های گیرشمن مشخص است، و بربریان و همکارانش به خوبی آن‌ها را در تصاویر نشان داده‌اند (Berberian et al., 2012: Figs. 3, 11)، معلوم می‌شود که شکاف‌های عمودی ایجاد شده در اثر زلزله در نهشته‌های بالاتر، یعنی بقایای جدیدتر از ساختمان‌های دوره‌های سیلک III₄ و سیلک III₅ هم ادامه دارد و اتفاقاً در آن‌ها هم به خوبی مشهود است. باید پرسید با توجه به شکاف‌هایی که در میان بقایای معماری و نهشته‌های دوره‌های جدیدتر از سیلک III₅ تا دوره سیلک IV دیده می‌شود، آیا منطقی نیست بپذیریم زلزله در دوره سیلک IV یا پس از آن اتفاق افتاده باشد؟ یعنی زمانی که نهشته‌های باستانی دوره‌های سیلک III₆، III₇ و سیلک IV شکل گرفته بودند؟ اگر زمان وقوع زلزله مرحله سیلک III₅ بوده، چگونه ممکن است که امتداد شکاف‌های حاصل از زلزله، در میان نهشته‌ها و بقایای معماری دوره‌های سیلک III₆، III₇ و سیلک IV دیده شود که در زمان زلزله هنوز شکل نگرفته بودند؟ از این رو منطقی به نظر می‌رسد با توجه به وجود شکاف‌های عمیق در میان نهشته‌های مراحل جدیدتر، زلزله پس از دوره سیلک III₅ به عنوان مثال در دوره سیلک IV اتفاق افتاده باشد. در مقاله دیگری به قلم مسعود مجرب و همکاران (۱۳۹۱) زمان زلزله‌های مخرب در سیلک، ۲۵۰۰ پ.م تخمین زده شده است. این موضوع با شاهد آوردن اسکلت‌های دوره سیلک III₅ به بحث گذاشته شده (مجرب و دیگران، ۱۳۹۱) در حالی که می‌دانیم تاریخ استقرار در این مرحله حداقل ۲۰۰ سال قدیمی‌تر است و این تاریخ به هیچ‌وجه با تاریخگذاری لایه III₅ در سیلک جنوبی همخوانی ندارد.

۱۶. نمی‌توان پذیرفت که این لایه خاکستر ضخیم در استقرار پیش از تاریخی تپه سیلک جنوبی، حاصل زلزله بوده است.

پدیده‌ای کلی اما زودگذر در فلات مرکزی ایران بوده که درست هم افق با توسعه سفال خاکستری اوروک در سرتاسر خاورمیانه نظیر سوریه، ترکیه و عراق بوده است. با توجه به همزمانی اتفاقات در تپه‌های قبرستان و سیلک منطقی نیست این تغییرات فرهنگی را صرفاً بخشی از روند فرهنگی عادی منطقه به حساب آوریم.^{۱۸} بعید است شواهد آتش‌سوزی در قبرستان با جسدهای کشته شده در آنجا و همچنین اتفاقات ناگوار روی داده در تپه سیلک صرفاً یک اتفاق ساده و بدون ارتباط با همدیگر بوده باشد. چرا که با حضور سفال جدید با منشاء غربی، شاهد تغییرات همزمان فرهنگی، لایه‌های خاکستر حاصل از آتش‌سوزی و کشتار در هر دو محوطه هستیم. این موارد بیش از آنکه رویدادهای مستقل و بی‌ارتباطی را نشان دهد، اتفاقات مشابه و هم‌زمانی را نشان می‌دهد، که با توجه به ظهور مواد فرهنگی جدید، احتمالاً حاکی از وجود یک عنصر غیر بومی در فلات مرکزی ایران است. سفال خاکستری با نقوش کنده نازک علاوه بر تپه‌های قبرستان، اسماعیل‌آباد و سیلک در فلات مرکزی در چند محوطه استان زنجان و استان کردستان به دست آمده است (ساعد موچشی و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۱ و ۴۹؛ خسروی، ۱۳۸۸؛ زمانی دادنه، ۱۳۹۷؛ ذیفر، ۱۳۹۱؛ ذیفر و دیگران، ۱۳۹۷: تصویر ۲، ذیفر و دیگران، بی‌تا). این موضوع و فقدان نمونه‌های مشابه در شمال غرب ایران، شرق زاگرس مرکزی و جنوب فلات مرکزی نشان می‌دهد که دالان زنجان - ابهر را باید راه اصلی گسترش و توسعه این سنت سفالی به سوی فلات مرکزی ایران

۱۸. سیامک سرلک و فریبا معجزاتی در مقاله خود با عنوان «اسماعیل‌آباد و گاهنگاری فلات مرکزی ایران» به نکته مشابهی اشاره دارند و نوشته‌اند: «... پرشی که اینجا مطرح می‌شود اینست که اگر صرف وجود چند تکه سفال گونه ماورا قفقاز قدیم در دشت قزوین نشان‌دهنده حضور، نفوذ یا توسعه فرهنگ موسوم به کورا-ارس در اوایل عصر مفرغ در نواحی شمال غرب فلات مرکزی است و یا تحول معماری و سفالگری در گودین IV (با شاخصه‌های فرهنگ کورا - ارس) نشانه وجود فرهنگ جدید است، چرا نظیر چنین دگرگونی‌هایی، که در ابعاد به مراتب وسیع‌تر و مشهودتر (علاوه بر داده‌های سفالی و معماری، در فن‌آوری، صنعت، اقتصاد و ...) در تپه قبرستان I و II (منسوب به سفال آلبویی) و مارال تپه III (منسوب به همان فرهنگ جدید) در حد فاصل دوره فلات قدیم B و فلات میانه‌ی A روی می‌دهد، صرفاً به تغییرات فناورانه (فاضلی‌نشلی، ۱۳۸۵: ۸۶) و تحولات درون فرهنگی دوره فلات قدیم B مرتبط می‌شود؟» (سرلک و معجزاتی ۱۳۸۶: ۲۸).

روشن است که جوامع انسانی، جوامع پویایی بوده و این پویایی همواره موجب بروز تغییرات بنیادین در شیوه زندگی بشر شده است. همچنین این دیدگاه تأثیرات محیط بر زندگی بشر را نادیده گرفته است» (اسلامی و فاضلی‌نشلی، ۱۳۹۷: ۴۲). همچنین در جای دیگری از این مقاله آمده است: «مطالعات اولیه در مرکز فلات ایران با رویکرد «تاریخی-فرهنگی» و «نگرش تموجی» به فرهنگ، صورت گرفته بود. به این شکل که به جوامع بومی مرکز فلات به عنوان جوامعی پویا نگریسته نشده بود؛ در واقع این جوامع را ایستا و خنثی در نظر گرفته و تمامی تغییرات به وجود آمده در فرهنگ آن‌ها را ناشی از عوامل بیرونی دانسته بودند» (اسلامی و فاضلی‌نشلی، ۱۳۹۷: ۵۱) (۵۱). این موارد به خودی خود صحیح است و نگارندگان نیز اعتقاد دارند که نمی‌توان بدون توجه به تمامی جوانب به تحلیل و تفسیر در خصوص چنین موضوعاتی پرداخت. با وجود این انتظار می‌رود در اینجا مسأله رواج و گسترش سنت سفال خاکستری در منطقه شمال بین‌النهرین، تا غرب ایران و قلب فلات مرکزی نیز مورد توجه قرار گیرد. ضمناً باید علاوه بر پرسش‌های پیشین، پرسید که اگر درگیری منجر به قتل و آتش‌سوزی در تپه قبرستان به دست افرادی خارج از روستا صورت نگرفته و درگیری باعث آتش‌سوزی، تخریب و ترک روستا نشده است، چرا روستاییان جسدهای کشته‌شدگان را از میان خانه‌ها و کوچه‌ها خارج نکرده‌اند؟ اگر این واقعه خشونت‌بار، درگیری میان خود روستاییان و یا درگیری میان دو روستا بوده، آیا پس از درگیری تلاشی برای خارج کردن اجساد افراد کشته شده یا مفقودان صورت نمی‌گرفت؟ آیا منطقی است بپذیریم در فردای حادثه اهالی روستای قبرستان به جای تلاش برای پیدا کردن اجساد درگذشتگان خود، به نوآوری در زمینه سفالگری روی آورده و سفال جدید خاکستری تولید کرده باشند؟! هرچند فاضلی چنین دیدگاه‌هایی را پیش‌تر به مثابه دیدگاه‌های تاریخی - فرهنگی و تحت تأثیر نظریه سطح پائین می‌داند، اما همین موارد بالا نشان می‌دهد که پدیده سفال خاکستری نه پدیده‌ای بومی - محلی، بلکه ظاهراً

۱۷. نباید فراموش کرد که نسبت دادن همه تغییرات و تحولات به درون یک جامعه نیز کاملاً یک سوپه، غیر منعطف و غیر پویا است.

به دست مغول‌ها (لباف خانیکی و لباف خانیکی، ۱۳۸۶: ۱۴۱)، نمونه‌هایی از این دست است^{۲۱}. هر چند همچون تپه حصار دامغان (دایسون، ۱۳۵۱: ۱۱۳) برای انتساب تخریب‌های صورت گرفته در تپه‌های سیلک و قبرستان به مهاجمان خارجی مدارک مکتوبی وجود ندارد، اما می‌توان با توجه به تحلیل مدارک و بررسی شواهد باستان‌شناسی پی برد که کسانی که عامل تخریب، کشتار و آتش‌سوزی در برخی از استقرارگاه‌های هزاره چهارم پ.م فلات مرکزی ایران بوده‌اند، مردمانی بودند که به احتمال آرام آرام از سوی غرب به ایران و سپس فلات مرکزی آمده و پس از درگیری خشونت‌آمیز با برخی از مردمان ساکن در روستاهای منطقه و گذراندن زندگی کوتاه‌مدتی در این ناحیه، مجدداً به سرزمین اصلی خود بازگشته یا شاید با احتمال کمتری در جمعیت‌های بومی حل شده‌اند. نمی‌دانیم دلایل و زمینه‌های حضور چنین مردمانی در فلات مرکزی چه بوده، اما ممکن است توسعه روابط اقتصادی در قرون بعد همچون پایگاه‌های تجاری اواخر هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پ.م در زاگرس مرکزی و فلات مرکزی (ن.ک: ولی‌پور، ۱۳۸۰؛ Amiet, 1982; Alden, 1985) نشان دهد که این موضوع بی‌ارتباط با تلاش مردمان منطقه بین‌النهرین/ جنوب غربی ایران برای به دست آوردن مواد مورد نیاز خود از دیگر سرزمین‌ها نباشد، به‌ویژه آنکه محوطه‌های تپه قبرستان و سیلک در زمان تخریب احتمالاً از مهمترین محوطه‌های شناخته‌شده مرتبط با فلزگری در فلات مرکزی ایران بوده‌اند. وجود سنگ لاجورد در استقرارهای هزاره چهارم پ.م چون تپه گوره در کردستان عراق (Madjidzadeh, 1982) و تلاش برای کسب منابع فلز مس بخش‌های مرکزی فلات ایران توسط ساکنان

دانست، راهی که از دوره پارینه‌سنگی و نوسنگی و پس از آن (ملک‌شهمیرزادی، ۱۳۸۲: ۵۳۵-۵۳۶؛ طلائی، ۱۳۸۱: ۸؛ Alibaigi and Khosravi 2009; Vahdatinasab, et al., 2013) مسیر اصلی آمد و شد و تبادلات فرهنگی، اقتصادی دو ناحیه فلات مرکزی و شمال غرب ایران بوده است. با توجه به تاریخ قدیمی‌تر سفال خاکستری موسوم به اوروک در شمال بین‌النهرین و همچنین تداوم فرهنگی آن در منطقه جزیره^{۱۹} باید پذیرفت که این گونه سفالی احتمالاً در آن منطقه ریشه و منشأ دارد و تحولات روی داده در روند فرهنگی فلات مرکزی ایران و به ویژه اتفاقات روی داده در تپه‌های قبرستان و احتمالاً سیلک به عوامل خارجی ارتباط دارد که مجیدزاده پیش‌تر به خوبی ماهیت آن را تشخیص داده بود. این رهگیری نشان می‌دهد که پدیده زودگذر فرهنگ سفال خاکستری فلات مرکزی و غرب ایران احتمالاً در ورای مرزهای غربی ایران، یعنی شمال بین‌النهرین ریشه دارد. با پایان این مرحله زودگذر مجدداً شاهد تداوم سنت‌های سفالی سیلک در فلات مرکزی هستیم که گویی با وقفه‌ای کوتاه و تغییرات سبکی اندک، ادامه یک روند فرهنگی را نشان می‌دهد. پیش‌تر در خصوص حمله بیگانگان و تخریب شماری از محوطه‌های ایران به دست مهاجمان خارجی بحث شده است و با توجه به وجود منابع مکتوب ارتباط حمله اورارتوها یا آشوریان به حسنلو و تخریب و آتش‌سوزی آن (شکل‌های ۱۰ و ۱۱) (ن.ک: Medvedskaya, 1988; Dyson and Muscarella, 1989; Curtis, 2019)، تخریب کاخ آپادانا شوش (کابلی، ۱۳۷۸؛ رزمجو، ۱۳۷۹) و آتش‌سوزی و غارت در تخت جمشید (کخ، ۱۳۸۳: ۱۷۷-۱۷۸، ۱۸۱، ۲۱۵-۲۱۶؛ عبیدی، ۱۳۷۴: ۱۹۲) به دست سپاهیان مقدونی، تخریب ساختمان‌های دوره ساسانی در بندیان درگز به دست هپتالی‌ها (رهبر، ۱۳۷۶: ۱۹)، تخریب احتمالی نقوش برجسته تاق‌بستان به دست اعراب (کریستین‌سن، ۱۳۷۵: ۶۰۰) و تخریب شهر نیشابور

۱۹. منظور از منطقه جزیره، بخش علیای منطقه بین‌النهرین شامل جنوب شرقی ترکیه، شمال سوریه و عراق است.

۲۰. پس از این لایه تخریب‌شده حسنلو IVb، لایه‌ای با مواد فرهنگی غیر بومی بر روی بقایای این مرحله شکل گرفته است (Dyson and Muscarella, 1989).

۲۱. حمله مادها و متحدانشان به نینوا (Stronach and Lumsden, 1992; Pickworth 2005; Radner 2013) موضوع مشابهی است که در قرن هفتم پ.م در منطقه موصل اتفاق افتاده و در منابع نیز بازتاب یافته است. همچنین، سربیکان‌های متعددی از کاوش تپه آکروپولیس در آتن به دست آمده که آن‌ها را شواهدی از حضور و حمله هخامنشیان در روزگار خشایارشا می‌دانند. در واقع این مواد فرهنگی غیر بومی مدرکی مبنی بر حمله سپاهیان هخامنشی انگاشته شده که درستی این انگاره به کمک اطلاعات متون تاریخی تأیید می‌شود (برای اطلاعاتی در این زمینه ن.ک: شبیری، ۱۳۹۷: ۶۸۵-۶۸۶).

نقشه‌ای از پیش طراحی شده به اجرا درآمده، اما هر چه که بوده اهالی فلات مرکزی، دارندگان سفال خاکستری را تهدیدی علیه خود می‌دیدند و با تدارک دیدن شمار فراوانی گلوله‌های فلز انتظاری یک درگیری را می‌کشیدند. به هر حال، شواهد به دست آمده نشان می‌دهد که این برخوردها سرانجام به خشونت کشیده شده و در این میان اهالی بومی فلات مرکزی با فرهنگ سفال نخودی منقوش، مغلوب دارندگان سفال خاکستری اوروک شده‌اند.

سرزمین‌های ابرفتی بین‌النهرین (Matthews and Fazeli, 2004)، ممکن است حاکی از شناخت منطقه و تلاش برای تسلط بر آن توسط مردمان بین‌النهرین و منطقه جنوب غربی ایران در طول بخشی از هزاره چهارم پ.م باشد که بعدها منجر به شکل‌گیری پایگاه‌های تجاری چون گودین، سیلک و احتمالاً تپه سفالین شده است. با این حال، نگارندگان ابداً اعتقاد ندارند که وضعیت پیش آمده در تپه‌های قبرستان و سیلک با لشگرکشی و



شکل ۱۰. تپه حسنلو: اسکلت قربانیان تهاجم به محوطه (دانتی، ۱۳۹۶: ۴۶۶، تصویر ۳-۳ الف).



شکل ۱۱. تپه حسنلو: اسکلت قربانیان تهاجم به محوطه (دانتی، ۱۳۹۶: ۴۷۹، تصویر ۳-۲۰).

نتیجه گیری

مناقشه برانگیز است. به واقع اگر منابع تاریخی بر وضعیت رویدادهای شوش، تخت جمشید، نیشابور و ... گواهی نمی‌داد، چگونه ممکن بود بتوان باستان‌شناسان سخت‌گیر را صرفاً به استناد کشف مواد فرهنگی بیگانه در برخی از این محوطه‌ها متقاعد کرد؟ در شوش وجود سرپیکان‌های یونانی و گلوله‌های فلاخن گواهی بر حمله سربازان مقدونی گرفته شده است (کابلی، ۱۳۷۸: ۲۵۱؛ بی‌نا، ۱۳۸۰: ۱۶۲) که تخریبات عمده‌ای در کاخ‌های هخامنشی به بار آورده‌اند. در واقع، به کمک مواد فرهنگی غیر بومی (در اینجا سرپیکان‌ها، سرنیزه‌ها و اسلحه‌های مربوط به فرهنگ یونانی - مقدونی و فرهنگ‌های مدیترانه‌ای) حضور مقدونی‌ها که ذکر آن در منابع تاریخی آمده، در شوش نشان داده شده است. از این رو غیر منطقی نیست که سفال خاکستری اوروک را مدرکی برای کمک به این تحلیل‌ها به حساب آوریم و آن را به رفتار خشونت‌آمیز و کشتارهای صورت گرفته در تپه قبرستان بیفزاییم.

سپاسگزاری

از خانم دکتر شکوه خسروی برای در اختیار نهادن اطلاعات مربوط به محوطه‌های استان زنجان و اجازه انتشار برخی از اطلاعات و تصاویر و طرح‌های منتشر نشده، همین‌طور برای بازخوانی مقاله و پیشنهادهای سودمندشان قدردانی می‌کنیم. همچنین مایلیم از آقای حامد ذیفر برای در اختیار نهادن طرح سفال‌های خاکستری هزاره چهارم پ.م حوضه‌های آبریز زنجان رود و ایجروود و اجازه انتشار آنها سپاسگزاری کنیم.

کتاب‌نامه

استروناخ، دیوید، ۱۳۷۶. پاسارگاد: گزارش‌های از کاوش‌های انجام شده توسط موسسه مطالعات ایرانی بریتانیا (از سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۴)، ترجمه حمید خطیب شهیدی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
اسلامی، فروزان و حسن فاضلی‌نحلی، ۱۳۹۷. «ارزیابی گاهنگاری مرکز فلات ایران از هزاره ششم تا هزاره چهارم پیش از میلاد»، مفاهیر میراث فرهنگی ایران ۴، صراف خزان، جشن‌نامه دکتر محمدرحیم صراف، به کوشش شاهین آریامنش، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص: ۵۳-۳۵.
اشمیت، اریخ، ۱۳۹۱. کاوش‌های تپه حصار دامغان، با فصلی درباره کاخ ساسانی تپه حصار نوشته فیسکه کیمیل، ترجمه کوروش روستایی، سمنان: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سمنان.

مدارک مورد بررسی در خصوص ظهور و توسعه سفال خاکستری موسوم به اوروک در غرب، شمال غرب و فلات مرکزی ایران حاکی از ظهور یک‌باره و خشونت‌آمیز و توالی اندک آن در این منطقه است. نباید از بحث مقاله چنین استنباط کرد که در هزاره چهارم پ.م مردمان شمال بین‌النهرین به مقصد فلات مرکزی ایران حرکت کرده و در مسیر خود با رفتاری خشونت‌آمیز تمامی استقرارهای هزاره چهارم پ.م را به آتش کشیده و در برخی از آن‌ها چون قبرستان و سیلک ساکن شده‌اند. بلکه در این مقاله تلاش شد نشان دهیم مردمان دارنده سفال خاکستری هزاره چهارم پ.م که با رفتاری خشونت‌آمیز باعث تخریب برخی از روستاهای هزاره چهارم پ.م فلات مرکزی چون قبرستان و احتمالاً سیلک شده‌اند، نه افراد بومی، بلکه بیگانگانی بوده‌اند که به استناد مواد فرهنگی احتمالاً پیوند بیشتری با نواحی غربی و به ویژه شمال بین‌النهرین داشته‌اند. با این حال، با توجه به محدود بودن مدارک باستان‌شناختی و به ویژه در دسترس نبودن مدارک کافی از سایر ویژگی‌های فرهنگی این مردمان در ایران، نمی‌توان آن‌ها را به طور دقیق بین‌النهرینی یا تنها تحت تاثیر فرهنگ آن نواحی نامید. اما هر چه که هست، مدارک باستان‌شناختی حاکی از رفتار غیر مسالمت‌آمیز و جایگزینی خشن آن‌ها در دوره کوتاهی در حدود ۳۷۰۰ پ.م در برخی از استقرارهای مهم هزاره چهارم پ.م چون تپه‌های قبرستان و سیلک است.

شواهد باستان‌شناسی چون روستاهای محصور سیلک شمالی (ملک‌شهمیرزادی، ۱۳۸۵: ۶۴)، قره تپه شهریار (ملک‌شهمیرزادی، ۱۳۸۵: ۶۳ و ۶۴)، و شیخی‌آباد (Darabi, 2016) و استقرارهای مس‌وسنگ واقع بر فراز بلندی‌های صعب‌العبور چون قلعه تماشا در شمال غرب ایران (Khatib-Shahidi and Biscione, 2007: 29) و بسیاری از محوطه‌های عصر آهن غرب ایران حاکی از این است که تهدیدها و ناامنی‌ها همیشه برای ساکنان برخی از استقرارهای باستانی وجود داشته و موضوع درگیری و جنگ تنها محدود به دوره تاریخی و پس از آن نبوده، اما برخلاف دوران تاریخی و اسلامی، و در نبود منابع مکتوب در دوران پیش از تاریخ، تفسیر چنین موضوعاتی بسیار دشوار و توضیح آن به شدت

بی‌نا، ۱۳۸۰. پژوهش‌های باستان‌شناسی فرانسه در ایران، تهران: موزه ملی ایران.

تریگر، بروس جی، ۱۳۹۴. تاریخ تفکر باستان‌شناختی، ترجمه غلامعلی شاملو، تهران: سمت.

خسروی، شکوه، ۱۳۸۸. الگوهای استقراری پیش از تاریخ در حوضه آبریز اهرود، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد باستان‌شناسی، به راهنمایی دکتر حمید خطیب شهیدی، گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).

خسروی، شکوه، ۱۳۹۴. شرق استان زنجان در دوره مس‌وسنگ؛ مطالعه پیش‌ازتاریخ منطقه بر اساس کاوش در تپه کاروانسرا، رساله دکتری تخصصی باستان‌شناسی، به راهنمایی دکتر کمال‌الدین نیکنامی و دکتر حامد وحدتی‌نسب، گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).

دانتی، مایکل، ۱۳۹۶. آذربایجان در گذار از عصر مفرغ به عصر آهن، گزارش نهایی دوره V حسلو، به انضمام گزارش نهایی دوره‌های *Via* و *Ivc* ترجمه صمد علیون (خواجهدیزج)، تبریز: پروژه ترجمه حسلو.

دایسون، روبرت، ۱۳۵۱. «ساختمان حریق‌زده تپه حصار»، باستان‌شناسی و هنر ایران، شماره ۹ و ۱۰: ۱۲۳-۱۰۰.

ذیفر، حامد، ۱۳۹۱. گونه‌شناسی و گاهنگاری نسبی سفال‌های مس‌سنگی تل ۱۱ تالوار، بیجار، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد باستان‌شناسی، به راهنمایی دکتر حمیدرضا ولی‌پور، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر (منتشر نشده).

ذیفر، حامد، ابوالفضل عالی، سعید ذوالقدر و بهنام قنبری، ۱۳۹۷. «مطالعه پراکندگی استقرارهای پیش‌ازتاریخ شهرستان ایجرود، استان زنجان»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، جلد دوم، به کوشش محمدحسین عزیزی خراقتی، مرتضی خانی‌پور و رضا ناصری، تهران: بنیاد ایران‌شناسی، صص: ۱۶۴-۱۹۹.

ذیفر، حامد، ایمان مصطفی‌پور و ابوالفضل عالی، بی‌تا. «جستاری در فرهنگ‌های هزاره پنجم و چهارم پیش از میلاد در استان زنجان»، مقاله ارائه شده در ششمین همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، تهران: دانشگاه تهران (منتشر نشده).

رزمجو، شاهرخ، ۱۳۷۹. «زخمه بر تندیس، بررسی تحلیلی آسیب‌های وارد شده به پیکره مصری داریوش»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال چهاردهم، شماره ۲، شماره پیاپی ۲۸: ۱۰-۳.

رهبر، مهدی، ۱۳۷۶. «کاوش‌های باستان‌شناسی بندیان درگز»، گزارش‌های باستان‌شناسی (۱): ۹-۳۳.

زمانی دادنه، مرتضی، ۱۳۹۷. گزارش برنامه بررسی و شناسایی باستان‌شناسی دشت مریوان. اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کردستان (منتشر نشده).

ساعد موچشی، امیر، ۱۳۹۰. «گزارش مقدماتی لایه‌نگاری تپه مس‌سنگی کلنان در جنوب بیجار، کردستان»، باستان‌شناسی ایران، ۲: ۳۷-۲۹.

ساعد موچشی، امیر، مرتضی زمانی دادنه، محسن قاسمی و زاهد کریمی، ۱۳۹۶. «لایه‌نگاری تپه نم‌شیر بانه: محوطه‌ای در غرب ایران»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره ۷، شماره ۱۲: ۶۲-۴۳.

ساعد موچشی، امیر، کمال‌الدین نیکنامی، مرجان مشکور، حسن فاضلی‌نشلی و بهمن فیروزمندی شیره‌جینی، ۱۳۹۰. «گاهنگاری نسبی و مطلق تپه کلنان بیجار: محوطه‌ای متعلق به دوره مس‌وسنگ میانه در غرب ایران»، نامه باستان‌شناسی، شماره ۱، دوره ۱: ۵۶-۳۱.

سرلک، سیامک و فریبا معجزاتی، ۱۳۸۶. «اسماعیل‌آباد و گاهنگاری فلات مرکزی ایران»، نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، شماره‌های ۲۱ و ۲۰: ۳۴-۱۵.

شبیروی، اباذر، ۱۳۹۷. «رویارویی فرهنگ‌ها: شواهدی جدید از فرهنگ هخامنشی در یونان»، در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، جلد دوم، به کوشش محمدحسین عزیزی خراقتی، مرتضی خانی‌پور و رضا ناصری، تهران: بنیاد ایران‌شناسی، صص: ۶۷۵-۷۱۸.

عبدی، کامیار، ۱۳۷۴. «پایتخت‌های شاهنشاهی هخامنشی»، پایتخت‌های ایران، به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، صص: ۲۳۴-۱۴۷.

طلائی، حسن، ۱۳۸۱. باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، چاپ دوم، تهران: سمت.

فاضلی‌نشلی، حسن، ۱۳۸۵. باستان‌شناسی دشت قزوین از هزاره ششم تا هزاره اول قبل از میلاد، تهران: دانشگاه تهران.

فاضلی‌نشلی، حسن، ۱۳۹۰. «باستان‌شناسی هزاره پنجم پیش‌ازمیلاد فلات مرکزی و چالش‌های پیش‌رو»، مجله پیام باستان‌شناسی، سال ۷، شماره ۱۳، صص: ۷۲-۴۷.

فاضلی‌نشلی، حسن و رحمت عباس‌نژاد سرستی، ۱۳۸۵. «گاهنگاری پیش‌ازتاریخ تپه قبرستان»، باستان‌شناسی دشت قزوین از هزاره ششم تا هزاره اول قبل از میلاد، به کوشش حسن فاضلی‌نشلی، تهران: دانشگاه تهران، صص: ۹۲-۶۱.

فاضلی‌نشلی، حسن، محمدحسین عزیزی‌خراقتی، رحمت عباس‌نژاد و حکمت‌الله ملاصالحی، ۱۳۸۵. «گزارش توصیفی کانتکست‌های مختلف تپه قبرستان (تابستان ۱۳۸۵)»، تغییرات سیاسی و اجتماعی دشت قزوین، کاوش‌های باستان‌شناسی تپه قبرستان، گزارش فصل سوم، به کوشش حسن فاضلی‌نشلی، تهران: پژوهشگاه باستان‌شناسی، صص: ۲۳-۵۸.

فاضلی‌نشلی، حسن و بهرام آجولو، ۱۳۸۳. «درآمدی بر بسط فرهنگ کورا - ارس در اواخر هزاره چهارم ق.م در دشت قزوین»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه شمال غرب، به کوشش مسعود آذرنوش، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشگاه باستان‌شناسی، صص: ۱۹۱-۱۸۱.

فاضلی‌نشلی، حسن و بهرام آجولو، ۱۳۸۵. «تپه اسماعیل‌آباد»، باستان‌شناسی دشت قزوین از هزاره ششم تا هزاره اول قبل از میلاد، به کوشش حسن فاضلی‌نشلی، تهران: دانشگاه تهران، صص: ۲۰۹-۱۴۹.

کابلی، میرعابدین، ۱۳۷۸. «چگونگی برپائی تختگاه و آپادانای شوش»، مجموعه مقالات دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم، کرمان - ایران، به کوشش باقر آیت‌الله‌زاده شیرازی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، جلد سوم، صص: ۲۶۰-۲۴۱.

سیزدهم، شماره دوم، سال چهاردهم، شماره اول، شماره پیاپی ۲۷ و ۲۶، صص: ۲۱-۱۲.

نوکنده، جبرئیل، ۱۳۸۱. «گزارش لایه‌نگاری برش الف در تپه جنوبی سیلک»، زیگورات سیلک، به‌کوشش صادق ملک‌شهمیرزادی، سلسله گزارش‌های باستان‌شناسی ۲، گزارش فصل یکم، طرح بازنگری سیلک، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی، صص: ۸۳-۵۵.

نوکنده، جبرئیل و حسن یوسفی، ۱۳۸۴. «کاوش در دوره سوم سیلک: گزارش کاوش ترانشه L15». صیادان سیلک، به‌کوشش صادق ملک‌شهمیرزادی، سلسله گزارش‌های باستان‌شناسی ۷، گزارش فصل چهارم، طرح بازنگری سیلک، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی، صص: ۱۰۶-۶۵.

ولی‌پور، حمیدرضا، ۱۳۸۰. «پایگاه‌های تجاری آغاز عیلامی». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال شانزدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۳۱: ۲۶-۳۵.

ولی‌پور، حمیدرضا، ۱۳۹۰. «نگاهی دیگر به باستان‌شناسی پیش از تاریخ دشت تهران در پهنه فلات مرکزی ایران»، پیام باستان‌شناسی، سال هشتم، شماره ۱۵: ۸۵-۳۱.

ولی‌پور، حمیدرضا، ایمان مصطفی‌پور، رضا بهدادفر و غفور کاکا، ۱۳۸۹. «گزارش مقدماتی فصل اول کاوش در محوطه شماره ۱۱ سد تالوار، بیجار، کردستان»، پیام باستان‌شناسی، سال هفتم، شماره ۱۳: ۷۲-۴۷.

Akkermans, P., 1988. "An Update Chronology for the Northern Ubaid and Late Chalcolithic Periods in Syria: New Evidence from Tell Hammam et - Turkman", *IRAQ*, 50: 109-145.

Alden, J.R., 1982. "Trade and Politics in Proto-Elmaite Iran", *Current Anthropology* 23 (6): 613-640.

Alibaigi, S., and Sh., Khosavi, 2009. "Tepéh Khaleséh: a New Neolithic and Paleolithic Site in Abharrud Basin, North Western Iran", *Antiquity* 83 (319). Available at: <http://www.antiquity.ac.uk/projgall/alibaigi319/>

Amiet, P., 1985. "La Period IV de Sialk Reconsiderée", in Huot, J. L., M., Yon, and Y. Calvet (eds.), *De L'Indus Aux Balkans: Recueil a la memoire de Jean Deshayes*, Paris: Editions Recherché Sur les Civilizations, Pp. 293-312.

Berberian, M., S. Malek Shahmirzadi, J. Nokandeh, and M. Djamali, 2012. "Archaeoseismicity and Environmental Crises at the Sialk Mounds, Central Iranian Plateau, since the Early Neolithic", *Journal of Archaeological Science* 39: 2845-2858.

Curtis, J., 2019. "More Thought on the Destruction of Hasanlu IVB", in Hassanzadeh, Y., A.A. Vahdati, and Z. Karimi (eds.), *Proceeding of the International Conference on the Iron Age in the Western Iran and Neighbouring Regions, 2-3 Nov. 2019, Kurdistan University, Sanandaj, Iran*, Tehran: RICHT/ National Museum of Iran/ Kurdistan ICHTO, Pp. 9-20.

Cuyler Young, T., 1986. "Godin Tepe Period VI/V and Central Western Iran at the End of the Fourth Millennium", in Finkbeiner, U., and W. Röellig (eds.), *Çamdat Naşer: Period or Regional Style?*, Papers

کایلر یانگ و هاروی وایس، ۱۳۶۶. «بازرگانان شوشی»، ترجمه یوسف مجیدزاده، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال دوم، شماره اول، شماره پیاپی ۳: ۱۴-۲۰.

کنخ، هاید ماری، ۱۳۸۳، *از زبان داریوش!...*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: کارنگ.

کریستین سن، آرتور، ۱۳۷۰. *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: امیرکبیر.

گیرشمن، رومن، ۱۳۷۹. *سیلک کاشان*، جلد اول، ترجمه اصغر کریمی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

لیاف خانیکی، میثم و رجیعی لیاف خانیکی، ۱۳۸۶. «شادیاخ: یک بررسی تاریخی و باستان‌شناختی»، *فصلنامه مطالعات و تحقیقات تاریخی دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره ۱۵: ۱۴۶-۱۲۵.

مترجم، عباس، ۱۳۹۰. «نشانه‌هایی از یک مهاجرت قومی به شمال غرب و غرب ایران در هزاره سوم ق.م در پرتو کاوش‌های باستان‌شناسی»، نامه باستان‌شناسی، شماره ۱، دوره ۱: ۱۴۶-۱۳۷.

مجر، مسعود، حسین معاریان و مهدی زارع، ۱۳۹۱. «جستجوی زمین‌لرزه‌های تاریخی در تپه باستانی سیلک، با استفاده از باستان‌شناسی لرزه‌ای»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۴، شماره ۱، پیاپی ۵: ۲۲۰-۲۰۳.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۶۹. «تپه قبرستان: یک مرکز صنعتی در آغاز شهرنشینی در فلات مرکزی ایران»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال چهارم، شماره اول، شماره پیاپی ۷: ۱۴-۴.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۲. «سیر فرهنگ‌های پیش از تاریخ فلات مرکزی ایران با مقایسه دوران سیلک III و تسلسل سفالگری در تپه قبرستان»، ترجمه فرشید مصدقی امینی، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال هجدهم، شماره اول، شماره پیاپی ۳۵: ۶۰-۵۵.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۹. *کاوش‌های محوطه باستانی ازبکی*، جلد اول: هنر و معماری، تهران: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان تهران.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۹۱. «پاسخ به یک نقد و بحثی درباره جایگاه سفال آلتویی در فرهنگ‌های فلات مرکزی در هزاره‌های پنجم و چهارم پ.م.»، *باستان‌پژوهی*، دوره جدید، شماره ۱۳ و ۱۲، صص: ۱۵۷-۱۴۵.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۹۶. *کاوش‌های تپه قبرستان*، ترجمه موسسه پیشین‌پژوه، به‌کوشش محمدرضا میری و اکرم غلامی خیبری، تهران: موازی - پیشین‌پژوه.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۸۲. *ایران در پیش از تاریخ*، باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده‌دم شهرنشینی، چاپ دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکده باستان‌شناسی.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۸۵. *سیلک: کهن‌ترین روستای محصور ایران*، گزارش نهایی طرح بازنگری سیلک، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۹۰. *سفال دوره نوسنگی در فلات مرکزی ایران*، تهران: سمت.

موسوی، علی، ۱۳۸۰. «هندواروپاییان در ایران: مقدمه‌ای بر پیشینه و باستان‌شناسی مساله هندواروپایی»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال

- 1983, Wiesbaden: Reichert, Pp. 212-228.
- Darabi, H., 2016. "A Social Perspective on the Neolithic in Western Iran", *Documenta Praehistorica* 43: 283-299.
- Dyson, R.H., and O.W. Muscarella, 1989. "Constructing the Chronology and Historical Implications of Hasanlu IV", *IRAN*, 27: 1-27.
- Fazeli Nashli, H., M. Vidale, P. Bianchetti, G. Guida, and R. Coningham, 2010. "The Evolution of Ceramic Manufacturing Technology during the Late Neolithic and Transitional Chalcolithic Periods at Tepe Pardis, Iran", *AMIT*, 42: 87-112.
- Fazeli Nashli, H., H.R. Valipour, and M.H. Azizi Kharanaghi, 2013. "The Late Chalcolithic and Early Bronze Age in the Qazvin and Tehran plains: A Chronological Perspective", in Petrie, C.A. (ed.), *Ancient Iran and Its Neighbors: Local Developments and Long-range Interactions in the Fourth Millennium BC.*, British Institute of Persian Studies, Archaeological Monograph Series, Oxford: Oxbow Books, Pp. 104-126.
- Gopnik, H., C. Reichel, L. Minc, and R. Elendari, 2016. "A View from the East: The Godin VI Oval and the Uruk Sphere", *Journal of Archaeological Science, Report* 7: 835-848.
- Gut, R.V., 2002. "The Significance of the Uruk Sequence at Nineveh", in N. J. Postgate (ed.), *Artefact of complexity: Tracking the Uruk in the Near East*, British School of Archaeology in Iraq. Pp. 17-48.
- Kepinski, C., F. Dessene, and L. Herveuxl, 2011. "New Evidence from Grai Resh, Northern Iraq, the 2001 and 2002 Seasons. A pre-Uruk Expansion Site from the Late Chalcolithic Period", *Zeitschrift für Orient-Archäologie*, 4: 26-81.
- Khatib-Shahidi, H., and R. Biscione, 2007. "Iranian-Italian Archaeological Survey in Eastern Azerbaijan, Provisional Report on the 2006-1385 Field Season", in Etemadi, Sh. (ed.), *Archaeological Reports*, 7, on the Occasion of The 9th Annual Symposium on Iranian Archaeology (1st volume), Tehran: Research Center for ICHHTO, Iranian Center for Archaeological Research, Pp. 27- 34.
- Kigurzade, T. and A. Sagona, 2003. "On the origin of the Kura-Araxes cultural complex", in Smith, A., and K. Rubinson (eds.), *Caucasia and beyond*, Cotsen Institute of Archaeology at UCLA, 47, Los Angeles: Cotsen Institute of Archaeology, University of California, Pp. 38-94.
- Levine, L., and C.T. Young, 1986. "A Summary of the Ceramic Assemblages of The Central Western Zagros Form The Middle Neolithic To The Late Third Millennium B.C.", in Huot, J. L. (ed.), *Colloquies Internationaux aux CNRS Prehistoire de La Mesopotamie 17-18-19 December 1984*, Paris: Editions Due CNRS, Pp.15-53.
- Matthews, R., (ed.), 2003. *Excavation at Tell Brak, Vol.4. Expedition an Upper Mesopotamian Regional Centre, 1994-1996*, Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research.
- Matthews, R., 2012. "Administrative Activity and Technology at Godin Tepe in the Later Fourth Millennium BC", in *Archaeological Report* (8), *Given at a Symposium Held in Tübingen, November Proceedings of the International Symposium on Iranian Archaeology: Western Region*, Tehran: Research Centre of Iranian C.H.H.O, Iranian Center for Archaeological Research, Pp. 55-66.
- Matthews, R.J., and H. Fazeli, 2004. "Copper and Complexity: Iran and Mesopotamia in the Fourth Millennium BC.", *IRAN*, 42: 61-75.
- Madjidzadeh, Y., 1978. "Correction of the Internal Chronology for the Sialk III Period on the Basis of the Pottery Sequence at Tepe Ghabristan", *IRAN*, 16: 93-101.
- Madjidzadeh, Y., 1981. "Sialk III and the Pottery Sequence at Tepe Ghabristan: The Coherence of the Cultures of the Central Plateau of Iran", *IRAN*, 19: 141-146.
- Madjidzadeh, Y., 1982. "Lapis Lazuli and the Great Khorasan Road", *Paléorient*, 8/1: 59-69.
- Madjidzadeh, Y., 2008. *Excavations at Tepe Ghabristan, Iran*, Rome: IsMEO.
- Mason, R.B., L. Cooper, 1999. "Grog, Petrology and Early Transcaucasians at Godin Tepe", *Iran*, 37: 25-32.
- Medvedskaya, I., 1988. "Who Destroyed Hasanlu IV?", *Iran*, 26: 1-17.
- Medvedskaya, I., 1991. "Once more on the destruction of Hasanlu IV: Problems of dating", *Iranica Antiqua*, 26: 149-161.
- Omrani, B., H. Khatibshahidi, and A. Abedi, 2014. "Early Bronze Age, New Migrats and the Beginning of Township in Azerbaijan, NW Iran", *Iranica Antiqua*, 48: 1-27.
- Peyronel, L., A. Vacca, 2015. "Northern Ubaid and Late Chalcolithic 1-3 Periods in the Erbil Plain. New Insights from Recent Researches at Helawa, Iraqi Kurdistan", *ORIGINI*, 27: 89-127.
- Pearce, J., 2000. "The Late Chalcolithic Sequence at Hajinebi Tepe, Turkey", In C. Marro and H. Hauptmann (eds.), *Chronologies des pays du Caucase et de l'Euphrate aux IV^e-III^e millénaires*. Istanbul: Institut Français d'Études Anatoliennes-Georges Dumézil, Pp. 115-144.
- Pickworth, D., 2005. "Excavation at Nineveh: The Jalzi Gate", *IRAQ*, 67 (1): 295 -316.
- Pollard, M., H. Davoudi, I. Mostafapour, H. R. Valipour and H. Fazeli Nashli, 2012. "A New Radiocarbon Chronology for the Late Neolithic to Iron Age in the Qazvin Plain, Iran", *International Journal of Humanities*, 19 (3): 110- 151.
- Radner, K., 2013. "Assyrian and the Medes", in D. T. Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Oxford: Oxford University Press, Pp. 442- 456.
- Reade, J.E., 1995. "Iran in the Neo-Assyrian Period", in M. Liverani, (ed.), *Neo-Assyrian Geography*, Rome: Università di Roma, Dipartimento di scienze storiche, archeologiche e antropologiche dell'Antichità, Pp. 31-42.
- Reichel, C., 2006. "Hamoukar", *Oriental Institute 2005-2006 Annual Report*, Chicago: Oriental Institute of Chicago, Pp. 65-77.
- Reichel, C., 2007. "Hamoukar", *Oriental Institute 2006-*

- 2007 Annual Report, Chicago: Oriental Institute of Chicago, Pp. 59-68.
- Roaf, M., 2012. "The Iron Age Architecture of Hasanlu: An interim review", in S. Elliyoun and A. Sadraie (eds.), *Architecture of Hasanlu*, Tabriz: Hasanlu Translation Project Publication, Pp. 1-12.
- Rothman, M.S., (ed.), 2001. *Uruk Mesopotamia and its Neighbors: Cross-cultural Interaction and Their Consequences in the Era of State Formation*, Santa Fe and Oxford: School of American Research.
- Rothman, M.S., 2001. "The Tigris Piedmont, Astern Jazira, and Highland Western Iran in the Fourth Millennium B.C.", in Rothman, M.S. (ed.), *Uruk Mesopotamia and its Neighbors: Cross-cultural Interaction and Their Consequences in the Era of State Formation*, Santa Fe and Oxford: School of American Research Press, Pp. 349-401.
- Rothman, M.S., 2002. *Tepe Gawra: The Evolution of a Small Prehistoric Center in Northern Iraq*, University Museum Monograph 112, Philadelphia: University of Pennsylvania, Museum of Archaeology and Anthropology.
- Rothman, M., and V.G. Badler, 2011. "Contact and Development in Godin Period VI", in H. Gopnik and M. Rothman (eds.), *On the High Road: The History of Godin Tepe, Iran*, Toronto: Mazda Press, Royal Ontario Museum, Pp. 67-137.
- Sagona, A., 2017. *The Archaeology of the Caucasus, From Earliest Settlement to the Iron Age*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Stronach, D., and S. Lumsden, 1992. "UC Berkely's Excavation at Nineveh", *Biblical Archaeologist*, 55 (4): 227-233.
- Vahdati Nasab, H., G.A. Clark, and S. Torkamandi, 2013. "Late Pleistocene Dispersal Corridors Across the Iranian Plateau: A Case Study from Mirak, a Middle Paleolithic Site on the Northern Edge of the Iranian Central Desert (Dasht-e Kavir)", *Quaternary International*, 300: 267-281.
- Young, T.C., 2004. "The Kangavar Survey, Periods VI to IV", in A. Sagona (ed.), *A View from the Highlands: Archaeological Studies in Honour of Charles Burney*, Herent: Peeters, Pp. 645-660.
- Wilkinson, T.J., and D.J., Tucker, 1995, *Settlement Development in the North Jazira, Iraq: A Study of the Archaeological Landscape*, Iraq Archaeological Reports 3, Baghdad: British School of Archaeology in Iraq and the Department of Antiquities & Heritage.